



IMDb-DL

MAGE

شماره ۳۲ - فروردین ۱۳۹۵ - March 2016

نوروزبانبارک

مجله الکترونیکی آی ام دی بی - دی ال

32

The Hateful Eight

The Big Short

Spotlight

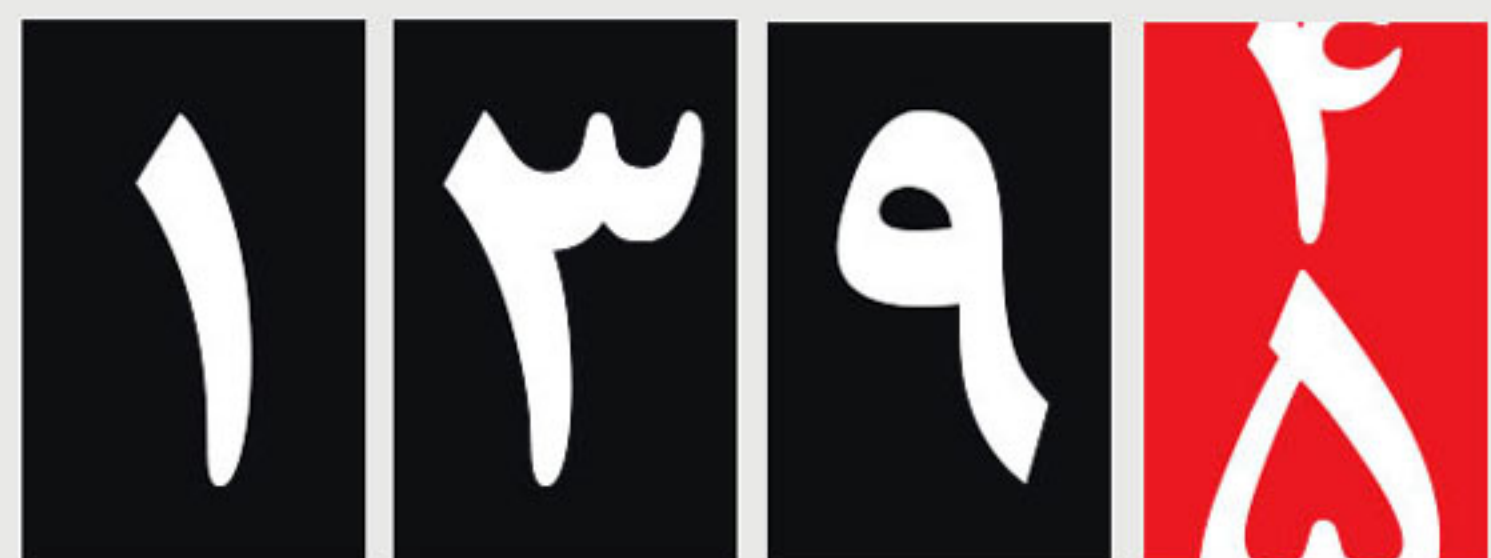
The Martian

Creed

برخاسته از یخ، برخاسته از گور

THE REVENANT

سالی که گذشت از دیدگاه اعضای تحریریه



بهاره اخبار

رسول خردمندی
سردبیر



امیر قیومی انارکی
مدیر مسئول



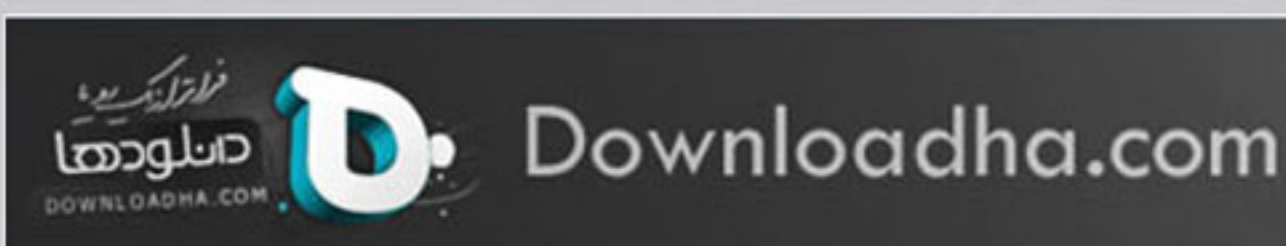
عید شما مبارک و امیدوارم سال نوی بسیار خوبی داشته باشید! هر چند الان که دارم می نویسم، همچنان اسفند سال پیش هست! خبری نیست جز اینکه همچنان با قدرت به جلو حرکت می کنیم. سوالاتی شد که چرا بخش «صدای شما» با قلم توانمند و جالب «آقای جارچی» از مجله حذف شد. در جواب باید بگم که چون برای اولین شماره استقبالی نشد، تصمیم به حذف این بخش کرده بودیم که با رایزنی هایی که با ایشون صورت گرفت، قرار شد در هر شماره حضور داشته باشند و صفحه ای اختصاصی «صدای شما» در صفحات آخر مجله وجود داشته باشد ولی بخش «نوبت شما» که مربوط به ارسال نقدهای مخاطبین بود، برای همیشه حذف شد. بخش مسابقه ای «هنرمندان سینما» هم بنده نمی رسم که سوال طرح کنم ولی اگر بالاخره یکی از اعضای تیم اعلام آمادگی کند و به ایشون مثل آقای جارچی اطمینان حاصل کنیم، این بخش نیز دوباره راه اندازی خواهد شد. امیدوارم از اولین شماره ی مجله در سال ۱۳۹۵ لذت ببرید! باور کنید تا آخرین روزهای سال ۹۴ بچه های تیم زحمت کشیدند تا به موقع اولین شماره منتشر بشود چون سالی که نکوست، از بهارش پیداست! دل هاتون همیشه بهاری.

با سلام و عرض ادب خدمت همراهان همیشگی مجله سینمایی IMDb-DL به پاس همراهی همیشگی شما به نوروز ۱۳۹۵ هم رسیدیم. از طرف خودم و اعضای مجله، سال جدید را به شما عزیزان تبریک می گویم و امیدوارم سال خوبی را در پیش داشته باشید. شما عزیزان می توانید در اینستاگرام مجله عضو شوید و از آخرین اتفاقات مجله با خبر شوید. ما را از پیشنهادهای و انتقادات ارزشمند خودتان محروم نسازید.

مکان تبلیغات شما

محل تبلیغات شما

با تشکر از.....



مجله ها

اولین و بروز ترین مرجع تخصصی دانلود مجله

مدیر مسئول: امیر قیومی انارکی

سردبیر: رسول خردمندی

طراحی و صفحه آرایی: ابوالفضل زارع شاهی

خبرنگارها: مهیار برومند

نویسندگان:

رسول خردمندی / فرنام خسروی / مسعود شریفزاده /
مهدی فرقانی / یاسین رئوفی / صادق تواضعی / متین نصیری

ویراستار: رسول خردمندی

جهت همکاری و یا تبلیغات در مجله سینمایی IMDb-DL با
این ایمیل در ارتباط باشید:
Mag@imovie-dl.com

IMDb-DL MAG

www.imovie-dl.com

فهرست:

آخرین اخبار News

ویژه نامه

صدای شما

گزارش اسکار



iMovie-DL

گشت گرداگر مهر تابناک، لپریای زمین
روز نو آمد و شد شاد بر وی زنده گشت
ای تو یزدانی، ای تو گرداننده مهر و سپهر
برترینش کن برایم این زمان و این زمین



نوروزتان مبارک
تقویم سال ۱۳۹۵

کاری از تیم مجله آی ام دی بی - دی ال

برای دانلود کلیک کنید



اطلاعات جدید از «مرد شنی»

آخرین اخبار از «مرد شنی» شاید برای طرفداران کمی ناراحت کننده باشد. «Joseph Gordon-Levitt» در فیس‌بوک خود اعلام کرد که دیگر قرار نیست در این فیلم ایفای نقش کند. دلیل این امر فروش امتیاز این فیلم به شرکت «New Line» بود که باعث ایجاد اختلاف هنری بین بازیگر و تهیه‌کنندگان شد. همچنین نویسنده این فیلم تغییر کرده است ولی تولید فیلم کلید خورده است و هنوز تاریخ اکران آن مشخص نیست.



مهیار برومند

فیلمی بر اساس بازی ویدئویی «دزد» ساخته خواهد شد

تا الان فیلم‌های زیادی بر اساس بازی‌های ویدئویی ساخته شده ولی اکثر آن‌ها با استقبال گرمی روبه‌رو نشده‌اند. حال به تازگی کمپانی «وارنر» اعلام کرد که می‌خواهند بر اساس بازی «Thief» فیلمی بسازند. فیلم‌نامه این فیلم توسط «آدام میسون» و «سیمون بویز» نوشته می‌شود. البته با اینکه «میسون» کارگردانی فیلم‌های زیادی را بر عهده داشته، قرار نیست که کارگردان این فیلم باشد.



مهیار برومند

فیلم «Venom» ساخته می‌شود

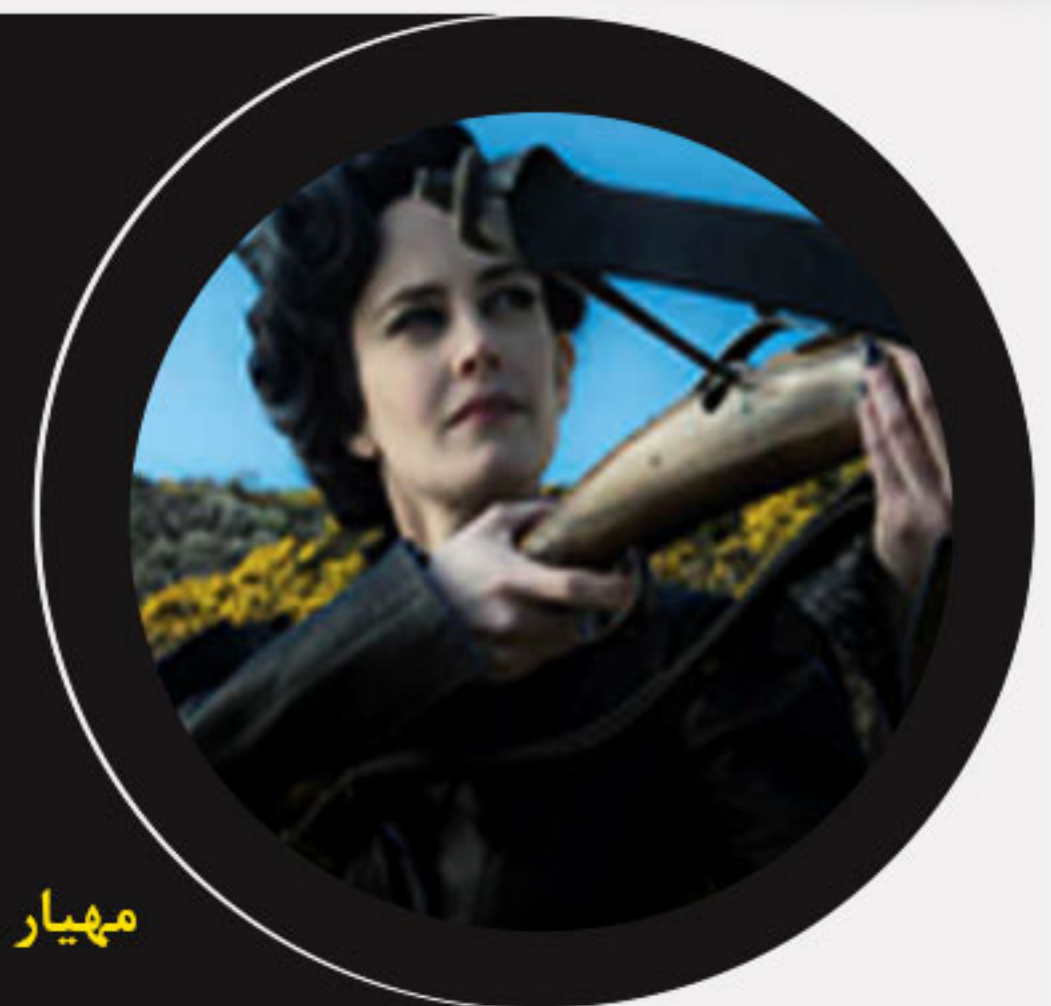
مدت‌هاست که «سونی» می‌خواهد فیلمی بر اساس شخصیت‌های دیگر دنیای «اسپایدرمن» بسازد ولی تا امروز خبر جدیدی در این مورد منتشر نشده بود. ولی به تازگی معلوم شد که قرار است فیلمی حول محور شخصیت «ونوم» ساخته شود و حتی نویسنده آن هم مشخص شده است. «دانت هارپنر» قرار است فیلم‌نامه آن را بنویسد. ظاهراً این فیلم ربطی به بازسازی جدید «اسپایدرمن» نخواهد داشت. تا الان نیز کارگردان «ونوم» به طور رسمی معرفی نشده است.



مهیار برومند

نگاهی به پروژه جدید «تیم برتون»

«تیم برتون» همیشه به چیزهای عجیب و غریب علاقه داشته است. اسم فیلم جدید او هم نشان از این موضوع می‌دهد. فیلم بعدی او «یتیم‌خانه‌ی خانم پرگرین برای کودکان عجیب و غریب» نام دارد. این فیلم از یک کتاب نوجوانان الهام گرفته شده است که در مورد یک یتیم‌خانه جادویی برای کودکان خارق‌العاده است. «برتون» از لذت کار کردن با بچه‌ها گفته است و اینکه خلاف انتظاراتش، آن کودکان خیلی حرفه‌ای رفتار می‌کنند. این فیلم ۳۰ سپتامبر امسال اکران می‌شود. تصویر جدیدی از این فیلم نیز توسط مجله «Empire» منتشر شد که مشاهده می‌کنید.



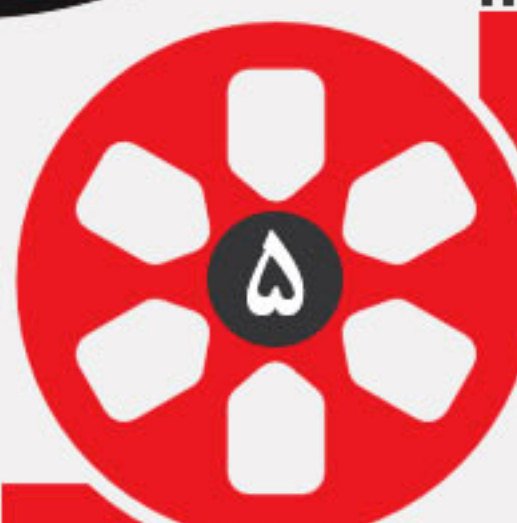
مهیار برومند

«Zootopia» رکورد فروش فیلم‌های «دیزنی» را شکست

«زوتوپیا» یا «بهشت حیوانات» بالاخره اکران شد و نه تنها به سلطه‌ی «Deadpool» در جدول فروش پایان داد، بلکه توانست رکورد بیشترین فروش در هفته اول آثار انیمیشنی «دیزنی» را بشکند. رکورد قبلی این رقم برای انیمیشن «Frozen» یا «یخ‌زده» بود. هنوز نمی‌توان در مورد هفته‌های آینده حرفی زد ولی «یخ‌زده» به فروش کلی ۴۰۰ میلیون دلار رسیده بود. باید صبر کرد و دید که آیا «زوتوپیا» این رکورد را هم می‌تواند بکشد یا نه.



مهیار برومند



ساخت «Suicide Squad ۲» تایید شد

گاهی اوقات مجله‌ها در مقاله‌هایی در مورد یک فیلم، به فیلم‌های دیگری نیز اشاره می‌کنند. مجله «Variety» به تازگی چنین کاری انجام داده است. نویسندگان مقاله‌ای در مورد فیلمی به نام «Bright» به یک فیلم دیگر اشاره کرده است. آن فیلم «جوخه‌ی انتحار ۲» است. در این مطلب به طور غیرمستقیم گفته شده که این فیلم توسط «David Ayer» ساخته می‌شود و «ویل اسمیت» هم دوباره در آن بازی می‌کند. «جوخه‌ی انتحار» قرار است پنجم آگوست امسال اکران شود.

مهیار برومند



سریال «Big Hero ۶» ساخته می‌شود

با وجود یک جایزه اسکار و فروش بسیار خوب، شاید فکر کنید که اولین کاری که «دیزنی» می‌خواهد با «Big Hero ۶» کند، ساخت نسخه دوم آن است. اما این‌گونه نیست. این کمپانی قرار است برای شبکه ماهواره‌ای خود یک سریال بر اساس این فرنچایز بسازد. داستان این سریال پس از وقایع فیلم می‌افتد که «هیرو» شخصیت اصلی این فیلم، در شهر تبدیل به قهرمان شده است.

مهیار برومند



بازیگر احتمالی «لارا کرافت»

مدتی پیش شماره جدید «جنگ ستارگان» اکران شد که با استقبال فوق‌العاده‌ای هم روبرو شد. در این فیلم شاهد بازی بسیار خوب «Daisy Ridley» بودیم. به گزارش یکی از خبرگزاری‌های سینمایی، تهیه‌کنندگان بازسازی «Tomb Raider» می‌خواهند این بازیگر را به عنوان «لارا کرافت» جدید انتخاب کنند. بازیگر نسخه‌های قبلی این فیلم، «آنجلینا جولی» بود. این فیلم قرار است بر اساس آخرین بازی ویدئویی «Tomb Raider» ساخته شود که در آن «لارا» یک جوان بی تجربه است.

مهیار برومند



از ظاهر «اسپایدرمن» در «کاپیتان آمریکا: جنگ داخلی» رونمایی شد

مطمئناً خیلی از شما منتظر شماره جدید فیلم «کاپیتان آمریکا: جنگ داخلی» هستید. در این فیلم قهرمان‌های «آونجرز» به دو تیم «کاپیتان آمریکا» و «مرد آهنی» تقسیم می‌شوند. مدت‌ها پیش معلوم شد که «اسپایدرمن» نیز با بازیگری جدید در این فیلم حضور خواهد یافت و ظاهر او کمی دچار تغییر شده است. بالاخره با انتشار تریلر جدید این فیلم، در پایان تریلر شاهد حضور «مرد عنکبوتی» بودیم. او در آخرین لحظه با تارهای خود، سپر «کاپیتان» را می‌گیرد!

مهیار برومند

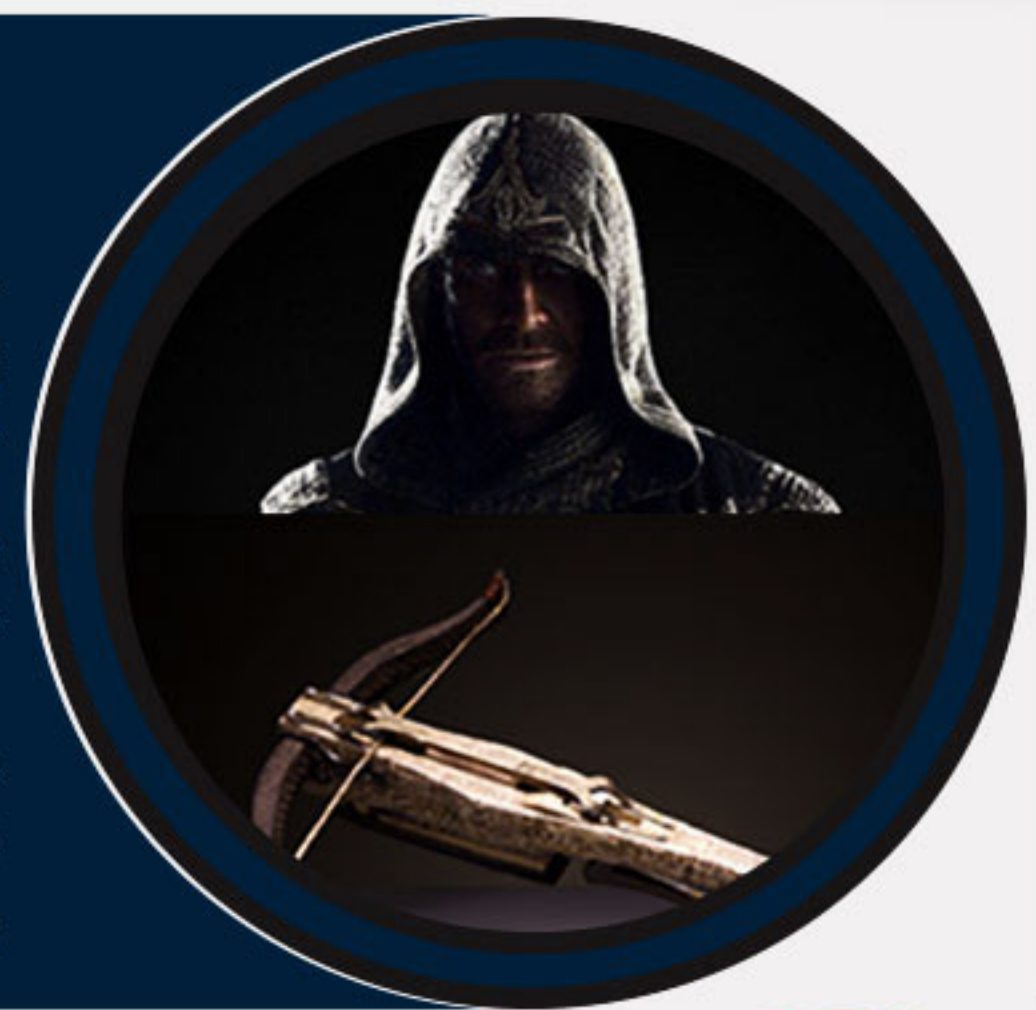


قیمت پیش‌فروش بلیط‌های فیلم «Assassin's Creed»

پیش‌فروش بلیط‌های سینما به صورت اینترنتی به تازگی تبدیل به یک تجارت بزرگ شده است! مدتی پیش تقاضا برای پیش‌خرید بلیط‌های «جنگ ستارگان» آن‌قدر بالا بود که سایت‌های فروشنده نمی‌توانستند حجم اطلاعات را تحمل کنند. در واقع تهیه‌کنندگان این کار را انجام می‌دهند تا طرفداران پر و پا قرص فیلم‌ها بتوانند کمی هیجان خود را خالی کرده و برنامه‌های خود را تنظیم کنند. حال کمپانی «فاکس قرن ۲۱» پیش‌فروش بلیط فیلم «کیش آدام کشی» را شروع کرده است که این بلیط‌ها برای مبلغ ناچیز ۱۲۰۰ دلار فروخته می‌شوند! البته با خرید این بلیط فقط یک بلیط نصیب شما نخواهند شد، بلکه یک تیرکمان هم که مربوط به شخصیت اصلی است، به خریدار داده خواهد شد.

همچنین در یک خبر دیگر اعلام شده است که شماره بعدی این فیلم هم در دست ساخت است!

مهیار برومند



بازی «Charlize Theron» در نقش شخصیت منفی «سریع و خشن ۸»

احتمالا اکثر شما شاهد بازی قابل تحسین «Charlize Theron» در «مکس دیوانه» بودید. به تازگی اخباری منتشر شده که حاکی از این است که این بازیگر قرار است در «سریع و خشن ۸» نقش منفی داستان را بازی کند. او با تهیه‌کنندگان در حال مذاکره است. کمپانی «یونیورسال» مطمئنا قصد جذب این بازیگر را دارد اما باقی ماجرا بستگی به برنامه کاری و ... او دارد.

مهیار برومند

ساخت سریال تلویزیونی «Salt»

اگر یادتان باشد سال ۲۰۱۰ یک فیلم سینمایی اکشن-جاسوسی با نام «سالت» با بازی بسیار خوب «آنجلینا جولی» اکران شد که با موفقیت خوبی هم همراه بود. البته که صحبت‌هایی در مورد ساخت شماره دوم این فیلم شده است ولی هنوز چیزی قطعی نیست. ولی به تازگی اخبار حاکی از این هستند که «سونی پیکچرز» قصد ساخت سریال تلویزیونی بر اساس این فیلم را دارد. هنوز خبر قطعی در این مورد اعلام نشده است و باید منتظر ماند تا دید چه اتفاقی میفتد.

مهیار برومند

«جانی دپ» نقش «مرد نامرئی» را بازی خواهد کرد

در دورانی که کمپانی «یونیورسال» در حال بازسازی اکثر فیلم‌های محبوب قدیمی خود است، مطمئنا شخصیت «مرد نامرئی» از یاد آن‌ها نخواهد رفت. البته آن‌ها به دنبال جذب بازیگرهای بزرگی هم هستند. همان‌طور که «تام کروز» را برای بازی در «مومیایی» جدید انتخاب کردند، «جانی دپ» هم قرار است به عنوان شخصیت «مرد نامرئی» ایفای نقش کند. داستان این فیلم در مورد دانشمندی است که به فرمولی دست می‌یابد که می‌تواند او را نامرئی کند اما عوارض جانبی این فرمول اینست که او را دیوانه می‌کند. این نقش به نظر برای «دپ» بسیار مناسب است.

مهیار برومند

شماره دوم «Deadpool» در حال ساخت است

به طور حتم با فروش بسیار چشم‌گیر «ددپول» و همچنین استقبال بی‌نظیر منتقدان (برای یک فیلم ابرقهرمانی) طبیعی است که تهیه‌کنندگان این فیلم به فکر ادامه دادن آن باشند. به احتمال زیاد همان تیم قبلی مسئولیت ساخت شماره دوم را نیز بر عهده خواهند داشت. در هر صورت، برای اخبار قطعی و رسمی باید کمی صبر کرد.

مهیار برومند

«آرّه ۸» کلید خورد

سال ۲۰۱۰ بود که آخرین شماره از سری فیلم‌های ترسناک «آرّه» به صورت سه‌بعدی اکران شد. ولی به تازگی زمزمه‌هایی شنیده می‌شود که کمپانی «Lionsgate» ساخت نسخه جدید این فیلم را دارد و حتی نویسنده آن در حال کامل کردن فیلم‌نامه است. اولین شماره از سری «Saw» در سال ۲۰۰۴ اکران شد و توانست محبوبیت خوبی جذب کند. از شماره هشتم این فیلم اطلاعات زیادی در دسترس نیست.

مهیار برومند

«لئوناردو دیکاپریو» برنده اسکار بهترین بازیگر مرد شد

بالاخره پس از پنج بار نامزدی اسکار، «لئوناردو دیکاپریو» برای بازی در فیلم «برخاسته از گور» توانست جایزه بهترین بازیگر مرد را نصیب خود کند. از این به بعد دیگر شوخی‌های اینترنتی در مورد اسکار گرفتن او معنی نخواهد داشت. البته در مورد دیگر جوایز اسکار و بررسی مراسم امسال، در ادامه همین شماره مجله می‌توانید با جزییات بیشتری آن‌ها را دنبال کنید.

مهیار برومند



«Sam Raimi» و ساخت یک فیلم در مورد جنگ جهانی سوم

در یک پادکست رادیویی معلوم شد که «سم ریمی» در حال کارگردانی یک فیلم با نام «جنگ جهانی سوم» با همکاری «برادران وارنر» است. این فیلم بر اساس کتاب پرفروش «صد سال آینده: پیش‌بینی آینده قرن ۲۱» ساخته می‌شود ولی هنوز نویسنده‌ای برای آن انتخاب نشده است. ایده کتاب خیلی کلی است؛ به همین دلیل نمی‌توان در مورد جزییات فیلم گمانه‌زنی کرد.

مهیار برومند



تاریخ اکران «جان ویک ۲» معلوم شد

«جان ویک» یکی از اکشن‌های جذاب پارسال با بازی «کیانو ریوز» بود. قسمت دوم این فیلم با نام «John Wick: Chapter Two» هم اکنون در حال ساخت است. از داستان فیلم اطلاعات زیادی در دسترس نیست و فقط می‌دانیم که بخشی از فیلم در شهر «رُم» اتفاق می‌افتد. این فیلم قرار است در تاریخ ۱۰ فوریه ۲۰۱۷ اکران شود.

مهیار برومند



بازیگر پسر جهنمی: منتظر «پسر جهنمی ۳» نباشید

بالاخره «گیلمو دل تورو» هم یک انسان است و فقط از پس تعداد کارهای محدودی بر می‌آید. او هم‌اکنون در حال کار روی یک فیلم نوجوانان است و همچنین شایعاتی حاکی از آن دارند که می‌خواهد نسخه دوم «Pacific Rim ۲» را هم بسازد. وی به احتمال زیاد یک سریال تلویزیونی هم برای شبکه «نتفلیکس» قرار است بسازد. با این حال کار کردن بر روی «پسر جهنمی ۳» برای او تقریباً غیرممکن است؛ به همین دلیل بازیگر نقش «پسر جهنمی» یعنی «Ron Perlman» گفته که این فیلم هیچ‌گاه ساخته نمی‌شود و طرفداران منتظر آن نباشند.

مهیار برومند



بازیگر نقش «کارآگاه گردن» در «لیگ عدالت» مشخص شد

«لیگ عدالت» تیمی مانند «اونجرز» است. البته این بار با حضور قهرمان‌های «DC». قطعا در این فیلم بتمن حضور دارد و طبیعتاً باید «کارآگاه گردن» هم در این فیلم باشد. نقش این کارآگاه را قرار است «J.K. Simmons» بازی کند. وی پارسال برنده اسکار بهترین بازیگر مکمل مرد برای بازی در فیلم «Whiplash» شد. فیلم برداری «لیگ عدالت» از ماه آینده شروع شده و در نوامبر ۲۰۱۷ آماده اکران خواهد بود.

مهیار برومند



پیش نمایشی بر فیلم

SUICIDE SQUAD

حماسه‌ی خراب‌کارترین ناجیان دنیای

به قلم یاسین رئوفی

در این بلبشوی ابرقهرمان‌ها که بعضی اوقات از فرط خوب بودن بیش از حد، حسابی روی مخ هستند، نیاز شدیدی به جایگزین کردنشان با چند ضدقهرمان درست و حسابی حس می‌شد تا هم عرض اندامی کنند و هم نشان دهند که فقط در ایجاد آشوب و رعب و وحشت استعداد ندارند. از طرفی هم گاهی تنها چیزی که باعث نابودی شرارت می‌شود، شرارت بیشتر است! به همین خاطر چه خوششان بیاید و چه نیاید ابرقهرمان‌های دوست داشتنی قرار است مدتی به تعطیلات بروند؛ چون این بار نوبت جوخه‌ی انتحار (Suicide Squad) است تا دنیا را به روش خودشان نجات دهد.

در این چند مدت که کمپانی مارول مشغول ساخت و بازسازی انواع و اقسام فیلم‌ها از روی قهرمان‌هایش بوده و طبق معمول چرخه‌ی اقتصادش به خوبی در حال گردش است، کمپانی دنیای سینمایی دی‌سی که در سال ۲۰۱۳ تاسیس شد هم بیکار ننشسته و برنامه‌های زیادی برای ساخت فیلم‌هایش در دراز مدت دارد. از یک طرف «بتمن و سوپرمن: طلوع عدالت» که به همراه تعدادی از شخصیت‌های منفی و مثبت همین امسال اکران می‌شود و از طرفی دیگر هم فیلم «لیگ عدالت» که قرار است در دو قسمت (قسمت اول در سال ۲۰۱۷ و قسمت دوم در سال ۲۰۱۹) اکران شود. این وسط هم شخصیت‌های «آکوامن» و «واندروومن» مورد توجه قرار گرفته‌اند که آنها هم در دو فیلم جداگانه، علاوه بر فیلم‌هایی که نامبرده شد، در کنار فیلم‌های مستقل بتمن و سوپرمن و همینطور فلش (The Flash) در نوبت ساخت هستند. پس با این حساب به شما اطمینان می‌دهم مادامی که این فیلم‌ها خوب فروش کنند، کمپانی دی‌سی به هر قیمتی که شده به ساختشان ادامه می‌دهد و کاری به این ندارد که چه کسی در چه نقشی قرار بگیرد. مثلاً اصلاً برای دی‌سی مهم نیست که بازیگر ناشی مثل «بن افلک» نقش بتمن (بتمن علیه سوپرمن و لیگ عدالت) را ایفا کند و کارگردان ناشی‌تری مثل «زک اسنایدر» کارگردانی آنها را بر عهده بگیرد! چون همانطور که اشاره شد در وهله‌ی اول، پول مهم است؛ اما با همه‌ی این حرف‌ها مدیران دی‌سی به تازگی تصمیم جالب و هوشمندانه‌ای گرفته‌اند، آنها این بار مسئولیت نجات دنیا را به یکی از خوفناک و خفن‌ترین گروه‌های جنایتکار یعنی «جوخه‌ی انتحار» داده‌اند.

با توجه به دو تریلری که تا کنون از فیلم منتشر شده، ما شاهد فضایی به شدت دیوانه‌وار به همراه بعضی از شخصیت‌های شوخ طبع هستیم. «جوخه‌ی انتحار» برخلاف اکثر فیلم‌های دی‌سی که همیشه در آنها اتمسفری تاریک و خشن حکمفرماست، حاوی جلوه‌های بصری چشم‌نواز و با طراوت است. دیالوگ‌های سرخوشانه، رنگ‌های نئونی که بیشتر از هر چیزی در فیلم به چشم می‌آیند و همینطور طراحی شخصیت‌های اصلی و حتی هیولاهای درون فیلم، همه و همه باعث شده‌اند تا «جوخه‌ی انتحار» از آن فضای تکراری که در بقیه‌ی فیلم‌های دی‌سی وجود داشته، فاصله بگیرد.

داستان فیلم از این قرار است که تعدادی از مجرمان خطرناک که در حال سپران دوران حبس ابد در زندان به سر می‌برند، از طرف دولت انتخاب شده‌اند تا در عوض انجام دادن مأموریتی مرگبار، در مجازات آنها تجدید نظری شود و برایشان تخفیف در نظر بگیرند. اما از آنجایی که محکومیت آنها به حبس ابد بی‌دلیل نبوده و هیچکدامشان هم عادت به (خوب) بودن ندارند، پس انتظار این را نداشته باشید که طی مراسمی محترمانه از آنها درخواست به همکاری شود. این افراد با زور و کتک از زندان خارج شده و تحت نظارت شدید نیروی ویژه‌ی دولت و به همراه آنها مأموریتشان را انجام خواهند داد.



(جوخه‌ی انتحار در دنیای کمیک)



با اینکه ما در فیلم جوخه‌ی انتحار با چیزی حدود ۱۰ ابر شرور طرف هستیم که عدد قابل توجهی هم برای تعداد شخصیت‌های کم و بیش اصلی یک فیلم سینمایی محسوب می‌شود، اما قضیه‌ی شمار اعضای این گروه در نسخه‌های کمیک آن پیچیده‌تر از این حرف‌هاست. در مجموع، دو نسخه از «جوخه‌ی انتحار» در دنیای کمیک خلق شده که در هر کدام از آنها تعداد زیادی شخصیت وجود دارد. «جوخه‌ی انتحار» نخستین بار در سال ۱۹۵۹ و در شماره‌ی ۲۵ کمیک شجاع و جسور (The Brave And The Bold) حضور پیدا کرد. ۲۸ سال بعد یعنی در سال ۱۹۸۷ افراد این گروه با سر و شکلی تازه که به جوخه‌ی انتحار مدرن معروف بودند در شماره‌ی ۳ کمیک افسانه‌ها (Legends) پیدایشان شد. فلسفه‌ی حرفه‌ی این دو نسخه از جوخه‌ی انتحار تفاوتی با یکدیگر ندارد. آنها متخصص به سرانجام رساندن عملیات با ریسک بالا به هر قیمتی هستند.

هم چنین در سال ۲۰۱۴، کمیک تازه‌ای با نام جوخه‌ی انتحار جدید (New Suicide Squad) معرفی شد که آن هم درباره‌ی مأموریت‌های این گروه بود. یکی از بحث‌های جالبی که در مورد این فیلم شده اینست که بسیاری از عشاق کمیک بوکی پیش‌بینی می‌کنند که نسخه‌ی سینمایی «جوخه‌ی انتحار» و شخصیت‌هایش، بسیار محبوب‌تر از نسخه‌ی اصلیشان در کمیک خواهد شد که البته خیلی هم به دور از انتظار نیست. چون با توجه به واکنش‌های بسیار مثبت مردم (چه طرفداران و چه مخالفان دی سی) نسبت به دو تریلری که تاکنون منتشر شده باید شاهد فیلمی بی‌نظیر از یک تیم جوان و تقریباً باتجربه باشیم و ببینیم که آیا «جوخه‌ی انتحار» می‌تواند همزمان، هم گیشه‌های سینما را قبضه کرده و هم امتیازات بالایی را از منتقدین بگیرد یا خیر.

معرفی کارگردان و بازیگران:

دیوید آیر (David Ayer)

نویسنده - کارگردان

از آنجایی که کنترل و هدایت یک تیم بازیگر نسبتاً پر تعداد کار مشکلی است، انتخاب «دیوید آیر» به عنوان کارگردان معقولانه به نظر می‌رسید. او کارنامه‌ای نه چندان بلندبالا اما درخشان دارد. «آیر» در همان سال‌های ابتدایی فعالیتش با نگارش فیلمنامه‌ی روز تعلیم (Training Day) که با نقدهای بسیار مثبتی هم روبه رو شد، توانست اسم و رسمی برای خودش دست و پا کند. او در کنار فیلمنامه‌نویسی، مشغول به کارگردانی هم شد و تا به امروز با حساب کردن فیلم «جوخه‌ی انتحار»، ۶ فیلم ساخته است. «آیر» که چم و خم چگونگی ایجاد نظم و تحت کنترل داشتن یک گروه را در فیلم پایان شیفت (End Of Watch) و همینطور خشم (Fury) به خوبی یاد گرفت، حالا پرانرژی‌تر از همیشه آمده تا به همه ثابت کند که می‌توان روی او به عنوان خالق ناب‌ترین لحظه‌های اکشن، حساب کرد. البته این را هم نباید فراموش کرد که او نویسنده‌ی فیلمنامه «جوخه‌ی انتحار» را نیز برعهده دارد که با این حساب شانس موفقیت فیلم چندبرابر خواهد شد.



جارد لتو (Jared Leto) در نقش : جوکر (The Joker)

نوشتن در مورد «جوکر»، یکی از سخت‌ترین و در عین حال لذت‌بخش‌ترین کارهای دنیاست. پیچیده بودن و درهم تنیدگی این شخصیت به قدری استادانه از آب در آمده که خالقین او (باب کین، جری رابینسون و بیل فینگر) شاید در رویاهایشان هم نمی‌دیدند که روزی برسد تا محبوبیت «جوکر» در میان مردم هزاران برابر بیشتر از «بتمن» شود.

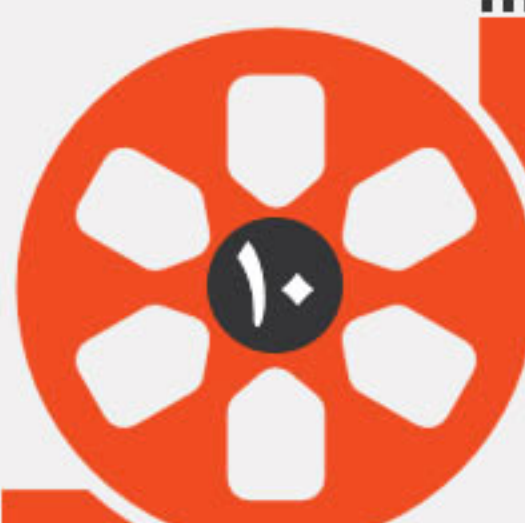
«جوکر» نخستین بار در سال ۱۹۴۰ در اولین شماره‌ی کمیک بوک بتمن به تصویر کشیده شد. جوکر(ها) در دنیای کمیک و همینطور سینما طرفداران منحصر به فرد خودشان را دارند اما بعد از بیگ بنگی که در شخصیت «جوکر» در فیلم شوالیه‌ی تاریکی به وجود آمد، توانست نسبت به دیگر جوکرها محبوبیت بیشتری در میان عموم مردم پیدا کند.

تا به امروز فقط سه نفر در (سینما) نقش این شخصیت را بازی کرده اند: «جک نیکلسون»، «هیث لجر» فقید و «جرد لتو».

گذشته‌ی «جوکر» هم مانند شخصیتش کاملاً مبهم است. به قدری داستان در مورد گذشته‌اش وجود دارد که احتمالاً حتی سازنده‌های لعنتی‌اش هم نمی‌دانند که کدام یک از آنها درست است! همچنین او در بیشتر کمیک‌های بتمن اسمش مشخص نیست.

خوشبختانه طراحان «جوکر» در مورد این که چگونه به ذهنشان رسیده تا این شخصیت را خلق کنند توضیحاتی داده‌اند. آنها با الهام گرفتن از کارت جوکر (در بازی ورق) و عکسی از بازیگر فیلم مردی که می‌خندد (The Man Who Laughs) که داستان آن در مورد فردی بود که در زمان کودکی توسط پدرش در دو طرف دهانش زخمی که شبیه به یک لبخند بود ایجاد شد و به همین خاطر او همیشه خندان به نظر می‌رسید، توانستند یک مرد روان پریش و جنایتکار (جوکر) را طراحی و معرفی کنند.

یکی از روایت‌ها در مورد چگونگی تبدیل شدن این شخصیت به جوکر این گونه است که او در ابتدا مهندس یک کارخانه‌ی مواد شیمیایی بوده که از شغلش استعفا می‌دهد و تصمیم می‌گیرد که مجری برنامه‌های استند آپ کمدی شود، اما او در این حرفه شکست خورده و به سراغ دزدی از کارخانه‌ای که در آن کار کرده می‌رود اما در هنگام سرقت ناگهان بتمن سر می‌رسد و او از ترس خودش را به درون مواد شیمیایی کارخانه می‌اندازد. طبق این داستان علت چهره‌ی سفید و موهای سبز رنگ او مواد شیمیایی هستند اما در بعضی از کمیک‌ها علت این ظاهر را گریم خودش ذکر کرده‌اند.



«جوکر» هنرمندترین جنایتکار دنیاست. هیچ چیزی نمی‌تواند به افکار و عقاید او نفوذ کند. نقشه‌هایش را با بهترین نظم ممکن پیش می‌برد و اکثر آنها را هم با موفقیت اجرا می‌کند. تنها خواسته‌ی او این است که مردم هیولای درونشان را آزاد کنند. «جوکر» نیمه‌ی تاریک مردم متمدنی است که در اوضاع نابه‌سامان حاضر هستند یکدیگر را به قتل برسانند. در میان میلیون‌ها فرد پست و رذل که نقاب انسانیت به صورت زده‌اند، او فقط برآمدگی یک ورم چرک است. فکر می‌کنید قرار گرفتن در نقش او کار آسانی است؟ اگر هیث لجر زنده بود شاید. اما او در اواسط فیلم به این حقیقت پی برده بود که بهای جاودانگی این نقش بسیار سنگین است. ذهن «جوکر»، «هیث لجر» را به یک شرط می‌پذیرفت؛ او باید جان‌ش را در عوض این کار می‌داد.

حالا دیگر «لجر» هدف بزرگتری از کسب جایزه‌ی اسکار و ... داشت. دغدغه‌های او مهم و حیاتی‌تر از هر چیزی که فکرش را بشود کرد، شده بودند. هنگامی که بسیاری از بازیگران برای جلب توجه و یا هر چیز دیگری که اصلاً مهم نیست سخنرانی‌هایشان را برای اعتراضات همیشگی به بی‌توجهی مراسم‌های مختلف اهدای جوایز به سیاهپوستان و هزاران مسائل حل‌نشده و خسته‌کننده‌ی دیگر آماده می‌کردند، او در حال معامله با جوکر بود. و البته سرانجام به خواسته‌اش رسید. دیگر «هیث لجر» در این دنیا نبود که برای دریافت جوایز از جایش بلند شود و پشت میکروفون برود.

انتظار ندارم کسی که «هیث لجر» را به شدت قبول دارد، از دیدن «جرد لتو» در نقش جوکر هیجان زده شود و احتمالاً بسیاری از افراد فقط به دنبال فرصتی می‌گردند که این دو را با یکدیگر مقایسه کنند. اما مسئله‌ی اصلی این است که جرد لتو به هیچ وجه قصد این را ندارد تا شخصیتی که «هیث لجر» از جوکر به نمایش گذاشت را بار دیگر تکرار کند. جوکر «جوخه‌ی انتحار» زمین تا آسمان با جوکر «شوالیه‌ی تاریکی» فرق می‌کند. دیگر خبری از آن جنایتکار متشخص و منطقی نیست. اکنون ما با جوکری طرف هستیم که مستقیماً از دل شخصیت‌های کمیک بوکی‌اش بیرون آمده و به آن وفادار مانده است؛ هم از نظر ظاهر و هم از نظر ویژگی‌های اخلاقی که او را از همیشه عوضی‌تر و خشن‌تر نسبت به جوکرهای قبلی نشان می‌دهد. او در «جوخه‌ی انتحار» افراد را با لذت شکنجه می‌کند، باند خلافکار خودش را تشکیل می‌دهد، در میان انبوهی از سلاح‌های قهقهه می‌زند و از همه مهم‌تر روانپزشک معالج خود «هارلی کویین» را در دام عشق می‌اندازد! از آنجایی که او عضو «جوخه‌ی انتحار» نیست، پس باید شاهد خرابکاری‌های زیادی از جانب او در همه جا باشیم.

«جرد لتو»، کارگردان، بازیگر و خواننده‌ی گروه بی‌نظیر آلترناتیو راک به نام ۳۰ ثانیه تا مریخ (30 Seconds To Mars) پیش از «جوخه‌ی انتحار» هم در فیلم‌های زیادی ایفای نقش کرده و به خوبی توانسته خودش را در سینما اثبات کند. او در سال ۲۰۱۳ با بازی در نقش یک تراجنسی در فیلم باشگاه خریداران دالاس (Dallas Buyers Club) موفق به کسب جوایز متعددی از جمله گلدن گلوب و اسکار شد. به گفته‌ی «لتو» در مصاحبه با مجله‌ی «امپایر»، او همیشه علاقه داشته تا نقش «جوکر» را بازی کند و این فیلم برایش فرصت خوبی محسوب می‌شود. «لتو» در بیشتر فیلم‌هایی که بازی کرده همیشه با تعدادی حاشیه‌های عجیب و غریب همراه بوده است. از اضافه وزن ۲۸ کیلوگرمی او برای بازی در فیلم «مرحله‌ی ۲۷» گرفته تا کاهش وزن شدید و گریم سنگینش برای فیلم «باشگاه خریداران دالاس».

این حاشیه‌ها در فیلم «جوخه‌ی انتحار» هم به همراه او بوده‌اند، «لتو» برای بازی در این فیلم باید ریش و موهای بلندش را که حسابی او را در میان طرفدارانش محبوب کرده بود کوتاه کند. این اتفاق (و البته خبر انتخاب او به عنوان بازیگر در نقش جوکر) مدت طولانی تبدیل به خبر دسته اول شبکه‌های مجازی و خبرگزاری‌ها شده بود. همچنین واکنش‌های منفی هم مبنی بر ظاهر عجیب جوکر که بر روی بدنش خالکوبی‌های زیادی داشت شکل گرفت، اما پس از اینکه تریلرهای از فیلم به نمایش درآمد و مردم «جوکر» را دیدند، از شخصیت جالب او هم تعریف‌های زیادی شد.

فیلمبرداری «جوخه‌ی انتحار»، شش ماه به طول انجامید و در این مدت تنها کسی که نمی‌توانست و یا نمی‌خواست که از قالب نقشش بیرون بیاید «جرد لتو» بود. او در این مدت به قدری کارهای عجیب و غریب انجام داد که بسیاری گمان می‌کردند که او هم قرار است به سرنوشت «هیث لجر» دچار شود! «لتو» برای اینکه «جوکر» درونش را فراموش نکند، هدیه‌های عجیب و غریبی مانند موش و گلوله و گل‌های رزی را که با اسپری سیاه شده بودند برای هم‌بازی‌هایش می‌فرستاد و حتی بعد از اتمام فیلمبرداری هم در کنسرت‌هایش، بعضی اوقات صدایش را شبیه «جوکر» می‌کرد و حرف‌های دیوانه‌وار می‌زد.

او در مورد تجربه‌ی هیجان‌انگیزش در این دوران می‌گوید که همه‌ی آن رفتارهایی که سر فیلمبرداری (حرف نزدنش با هیچکدام از عوامل فیلم در پشت صحنه به مدت شش ماه) با هم‌بازی‌هایش از خود نشان داده، با وجود هیجان‌انگیز و سرگرم‌کننده بودن بسیار رنج آور و سخت بود. او در ادامه می‌گوید به نظرش جوکر فردی بسیار قدیمی‌پسند و گوشه‌گیر است و به همین دلیل «لتو» برای برقراری بیشتر ارتباط با شخصیت «جوکر»، همیشه در حال گوش دادن به آهنگ‌های دهه‌ی ۲۰ میلادی بود! «لتو» می‌گوید هنوز هم رگه‌هایی از شخصیت «جوکر» در او وجود دارد و به احتمال زیاد او باید تا آخر عمرش در سعی و تلاش این باشد که از قالب نقشش خارج شود.

با همه‌ی این تفاسیر و اتفاقات جالبی که برای «جرد لتو» افتاده و سختی‌هایی که کشیده، به احتمال زیاد باید شاهد جوکری جذاب و به یاد ماندنی باشیم که بیننده را بر سر جایش میخکوب کند!





Creed



مسعود شریفزاده

«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»«کارگردان :
Ryan Coogler«نویسندگان :
Ryan Coogler
Aaron Covington«بازیگران :
Michael B
Jordan
Sylvester Stallone

مشتهایی که خوب به هدف نخورد

اگر فیلم را به دو نیمه تقسیم کنیم، نیمه دوم بسیار خوش ساخت‌تر از نیمه اول است. در نیمه اول فیلم علاوه بر بازیگری های نچندان قابل درک و بزرگ‌نمایی شده، خود داستان نیز خیلی با عجله تعریف می‌شود و اگرچه نویسنده سعی در ایجاد جاذبه توسط عناصری چون عشق و خشونت دارد، اما در دستیابی به این مهم موفق نیست و پردازش اتفاقات به اندازه کافی مخاطب را در دل داستان غوطه‌ور نمی‌کند. اما در نیمه پایانی فیلم اوضاع تغییر می‌کند و حال نویسنده‌ای که تمام اتفاقات قبلی را نوشته بود تا به این نقطه برسد، داستانی پویاتر و با جزئیات بیشتر را ارائه می‌کند که به خوبی بیننده را به سمت خود می‌کشد.

در ساخت این فیلم نکته‌ای بسیار حائز اهمیت است که روایت داستان بتواند مستقل عمل کند و به قولی فیلم بتواند به عنوان یک اثر هنری به تنهایی به حیات خودش ادامه بدهد که نویسنده به خوبی به این نکته توجه داشته و اگر در جایی هم به فیلم‌های «راکی» ارجاع می‌دهد، به گونه‌ای نیست که به داستان فیلم و یا درک مخاطب ضربه بزند و حتما لازم باشد آن مجموعه فیلم را دیده باشد. برخلاف فیلم‌هایی که در ادامه فیلم دیگری ساخته می‌شود، این فیلم از شخصیت پردازی غافل نشده و علاوه بر شخصیت اصلی، در حد قابل قبولی به شخصیت «راکی بابوا» نیز پرداخته‌است که باعث می‌شود مخاطب به خوبی با داستان همراهی کند.

«کوگلر» که در فیلم قبلی‌اش تجربه خوبی از بازی «مایکل بی. جردن» داشت، بار دیگر او را برای نقش آفرینی در فیلم جدیدش برگزید تا در مواجهه با دنیای ناشناخته فیلم، مقداری از مشکلاتش را کاهش دهد و حداقل در ارتباط با بازیگر اصلیش، مشکل کمتری داشته باشد. فیلم با داستان بچه‌ای یتیم شروع می‌شود که در کنترل خشم خود مشکل دارد. تا اینجا داستان روند کلیشه سازی به وضوح مشاهده می‌شود، اما همینجاست که این روند شکسته می‌شود و به جای اینکه بچه با مشکلات جدی در زندگی روبرو شود، به سرپرستی پذیرفته می‌شود و یک زندگی آرام را پشت سر می‌گذارد. **فیلم اگرچه خیلی از کلیشه‌ها را در دل خود جای می‌دهد، اما شاید بتوان گفت در استفاده از آن‌ها اجبار داشته و در هر فرصتی سعی در شکستنشان دارد.**

شاید قبل از شروع فیلم کمتر کسی انتظار دیدن اینچنین فیلمی را داشته باشد. از داستان فیلم که ادامه ای بر مجموعه فیلم‌های معروف «راکی» است گرفته، تا بازی «سیلوستر استالونه» پیر که در سال‌های اخیر بازی بد کم از او ندیده‌ایم و حتی ژانر فیلم، همه و همه باعث می‌شوند تا بیننده انتظار دیدن یک فیلم بد و در بهترین حالت فقط سرگرم کننده را داشته باشد. حتی در شروع فیلم نیز با فیلمبرداری شلخته و قاب های حساب نشده این امر تشدید می‌شود، اما هرچه داستان جلو می‌رود، بیننده به خود می‌گوید شاید آنگونه که فکر می‌کردم هم نباشد. پنجگانه «راکی» خود گواه نزولی بودن نظر مخاطبان بر ادامه یافتن اینگونه داستان‌هاست، اما حالا «رایان کوگلر» جوان که بعد از ساختن فیلم «پاسگاه فروتویل» به عنوان یک استعداد نام خود را بر سر زبان‌ها انداخت، ریسک بزرگی را قبول کرده و دست به ساخت ادامه‌ای بر آن پنجگانه زده‌است.





نکته جالب توجه اینجاست که در سکانس مبارزه نهایی، با تمام هیجانی که وجود دارد، اما فیلم از پرداختن به جزئیات غافل نمی‌شود و به خوبی مانند صحنه‌ای که پزشک در حال معاینه چشم «کرید» است و یکی از مربیان با دست جواب‌ها را به او می‌گوید، به ریزه‌کاری‌ها می‌پردازد که نتیجه، بهبود ارتباط هرچه بیشتر بیننده با فیلم است.

در تدوین فیلم برش‌های زیادی زده‌شده که مقدار زیادی از آن‌ها بدون دلیل هستند و دلیل آن را شاید بتوان بی‌تجربگی کارگردان و یا به اندازه کافی حرفه‌ای نبودن تیم ساخت دانست که در این مورد، نمی‌توان بر کارگردانی که دومین فیلم بلند خود را می‌سازد، زیاد خرده‌گرفت. در سخن پایانی می‌توان گفت که در کل فیلم متوسط رو به بالاست و اگرچه پایان بسیار خوبی دارد اما فیلمبرداری نه چندان خوب و تدوین شلخته و نامتوازن فیلم به آن ضربه بزرگی زده و شاید اگر نویسنده به ابتدای داستان نیز به اندازه انتهایش می‌پرداخت، نتیجه بهتری حاصل می‌شد. از همه اما و اگرها که بگذریم برای کارگردان جوان فیلم می‌توان آینده روشنی را متصور شد ولی نه به عنوان کارگردانی صاحب سبک که بتواند در زمره بزرگان قرار بگیرد.

نویسنده‌ای که در ابتدای داستان نتوانسته بود به خوبی تولد یک رابطه عاشقانه را شرح دهد، اکنون به خوبی داستان را از یک مبارزه مشت زنی ساده، به مبارزه‌ای برای زندگی تبدیل می‌سازد و جالب‌تر از آن اینکه حتی به وسیله پیامدهای آن اتفاق، رابطه عاشقانه درون فیلم نیز کمی پردازش می‌یابد و قابل لمس‌تر می‌شود و این روند خوب تا جایی ادامه می‌یابد که برخلاف اکثر فیلم‌های این ژانر، بیننده نمی‌تواند مطمئن باشد که شخصیت اصلی پیروز می‌شود یا خیر. این تغییر مثبت در نیمه دوم تنها به نویسنده ختم نمی‌شود و بازیگران، به‌ویژه «سیلوستر استالونه»، نیز در نماهای بسته بازی خوب و تأثیرگذاری را ارائه می‌کنند. اما کسی که در این تغییر بیشترین نقش را ایفا می‌کند، کارگردان است. کارگردانی که در نیمه اول حتی به درستی نمی‌تواند مبارزه درون رینگ را به تصویر بکشد و مبارزه بازیگرانش در پشت ستون‌های رینگ و داور دیده نمی‌شود و حتی از بدترین زاویه ممکن برای فیلمبرداری استفاده می‌کند، حال در مبارزه نهایی فیلم، با جایگیری درست و فکر شده دوربین، با گرفتن تصاویر از زاویه و فاصله درست، خط فرضی دوربین را به خوبی حفظ می‌کند و با جلوگیری از ایجاد برش‌های فراوان، باعث می‌شود تا مخاطب در این رفت و آمد تصویر میان دو بوکسور گیج نشود و درک احساسی‌تری نسبت به وقایع در حال اتفاق داشته‌باشد.





The Martian



فرنام خسروی

«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»«کارگردان :
Ridley Scott»«نویسندگان :
Drew Goddard»«بازیگران :
Matt Damon
Jessica Chastain
Kristen Wiig»

مریخی تنها

اما سوال اینجاست که چرا ریدلی اسکات اینقدر علاقه دارد به مقوله‌ی فضا پردازد؟ فیلم «مریخی»، سومین فیلم در کارنامه اوست که اعماق فضا سفر می‌کند. دو فیلم «بیگانه» سال ۱۹۷۹ و «پرومتئوس» سال ۲۰۱۲ و حالا هم «مریخی». پاسخ این پرسش را شاید بتوان اینگونه داد که «ریدلی اسکات» ابتدا سفری به فضا را برای مخاطب در نظر می‌گیرد، سپس در دل این سفر، سفری دیگر را رقم می‌زند که به فراخور داستان فیلم، حتی گاهی اهمیت بیشتری نسبت به سفر اصلی پیدا می‌کند؛ یعنی سفری به فضای بی‌کران و سفر دوم، سفری به پهنای آگاهی انسان. «مریخی» را می‌توان به راحتی بامزه‌ترین و خوش‌بینانه‌ترین فیلم در بین فیلم‌های نامبرده از «اسکات» دانست.

فیلم تواما سرودن نغمه‌ای، پیش به سوی ماجراجویی عجیب و خانه‌ای بی‌آب و علف، سرگرمی درازمدت و کهنه سبک و نمایی غم انگیز از تنهایی، هم به عنوان ضرورتی خلاقانه و هم به عنوان یک خطر تلقی می‌شود. این فیلم تبلیغ خوبی برای ناسا هم به حساب می‌آید؛ چرا که چیزی در حدود ۹ تکنولوژی روز و مدرن این شرکت در فیلم به تصویر کشیده می‌شود.

«اسکات» با وسواس خاصی بازیگران مکمل را انتخاب کرده است. «جسیکا چستین» صلابت خاصی که از یک سرپرست تیم فضانوردی انتظار می‌رود را دارد و کاملاً برای بیننده باور نقشش راحت و دلپذیر می‌شود.

این فیلم به نوعی بازگشت به ایده‌های جسورانه در گذشته‌ی هالیوود است. تقریباً می‌توان گفت پیدا کردن نقطه‌ای تاریک یا حتی ایده‌های مکتب کلبیون در فیلم مریخی کار سختی است؛ به زبان ساده‌تر، بدگمانی و بدبینی و نگاه نومیدانه به آینده در این فیلم دیده نمی‌شود. در سکانش از فیلم شاهد هستیم که «واتنی» بعد از بررسی آذوقه‌اش ناامید می‌شود اما با تأمل و خودباوری ناخودآگاه می‌گوید که «نه، قرار نیست من اینجا تک و تنها بمیرم». در حقیقت نحوه‌ی برخورد «واتنی» با چالش‌ها، بسیار عمیق و تأمل برانگیز است. در سکانش دیگر، «واتنی» می‌گوید که با پرورش سیب زمینی های ارگانیک، اولین نفریست که مریخ را به عنوان یک مستعمره از زمین درآورده است. این نوع نگاه کم‌دی به چالش جدی کمبود غذا به مخاطب این حس را منتقل می‌کند که «هی، تو در هر موقعیت سخت و طاقت فرسایی هم می‌توانی خودت را نجات بدهی!»

شاید اولین تصویری که از شنیدن نام این فیلم به ذهن منتقل می‌شود این باشد که موجودات فضایی و روایت‌های انسان نما دشمنان و به نوعی ضد قهرمان‌های این فیلم باشند. اگر چنین فکر کردید باید بگوییم که سخت در اشتباه هستید! چون در این فیلم بزرگترین ضد قهرمان‌های «مت دیمون»، زمان و فضای عجیب و غریب و وحشی سرزمینی بیگانه به اسم «مریخ» است.

با اینکه داستان نجات فضانورد رها شده در مریخ بسیار جالب به نظر می‌رسد اما «اسکات»، به عنوان کارگردان فیلم، داستان های جانبی دیگری که صد البته به فیلم مرتبط بوده را هم در فیلم گنجانده است؛ برای مثال «ناسا» با دیگر کشورها ارتباط برقرار می‌کند تا پسر نابغه فضانورد خود را از این ورطه‌ی هولناک نجات دهد. البته در این بین، مهندس جوان خوش‌فکری با بازی «دونالد گلاور» ناسا را یاری می‌کند. اعضای گروه «آرس» هم چالش‌های خود را خواهند داشت؛ آیا آنها این ریسک را می‌پذیرند تا به مریخ بازگردند و «واتنی» را نجات دهند؟ اگر این کار را انجام بدهند آیا زمان بسیار زیادی را که می‌توانند با خانواده و نزدیکان خود بگذرانند از دست نمی‌دهند؟

همیشه تصور رفتن به فضا برای انسان جالب و هیجان انگیز و البته دلهره آور است؛ سفری بسیار چالش برانگیز و جذاب! اما همیشه برگشت به خانه، بخش جدا نشدنی هر سفری است؛ حتی سفر به مریخ! حالا تصور کنید برگشتی درکار نباشد؛ یعنی محکوم هستید به این که در مریخ زندگی کنید؛ آن هم تنها. چند ثانیه تصور کنید. قطعاً تصویری سخت و طاقت‌فرسا خواهد بود!

با این مقدمه حتماً با داستان فیلم تحسین شده ی «مریخی» آشنا شدید. فیلمی ساخته «ریدلی اسکات» و با بازی بازیگر توانمند و البته در این اواخر پرحاشیه‌ی هالیوود: «مت دیمون». «مریخی» داستان فضانوردی - با نام «واتنی» - را بازگو می‌کند که بعد از سفری تحقیقی به مریخ دچار حادثه شده و همکاران او موسوم به گروه «آرس» با تصور اینکه او مرده است، چاره‌ای جز بازگشت به سیاره‌ی مادری ندارند. اما او نمرده و بعد از با مطلع شدن از اتفاقات رخ داده، مجبور به یافتن راهی برای ادامه‌ی زندگی‌اش در سیاره‌ی مریخ می‌شود یا به تعبیری مجبور می‌شود مریخ را به عنوان خانه بپذیرد!

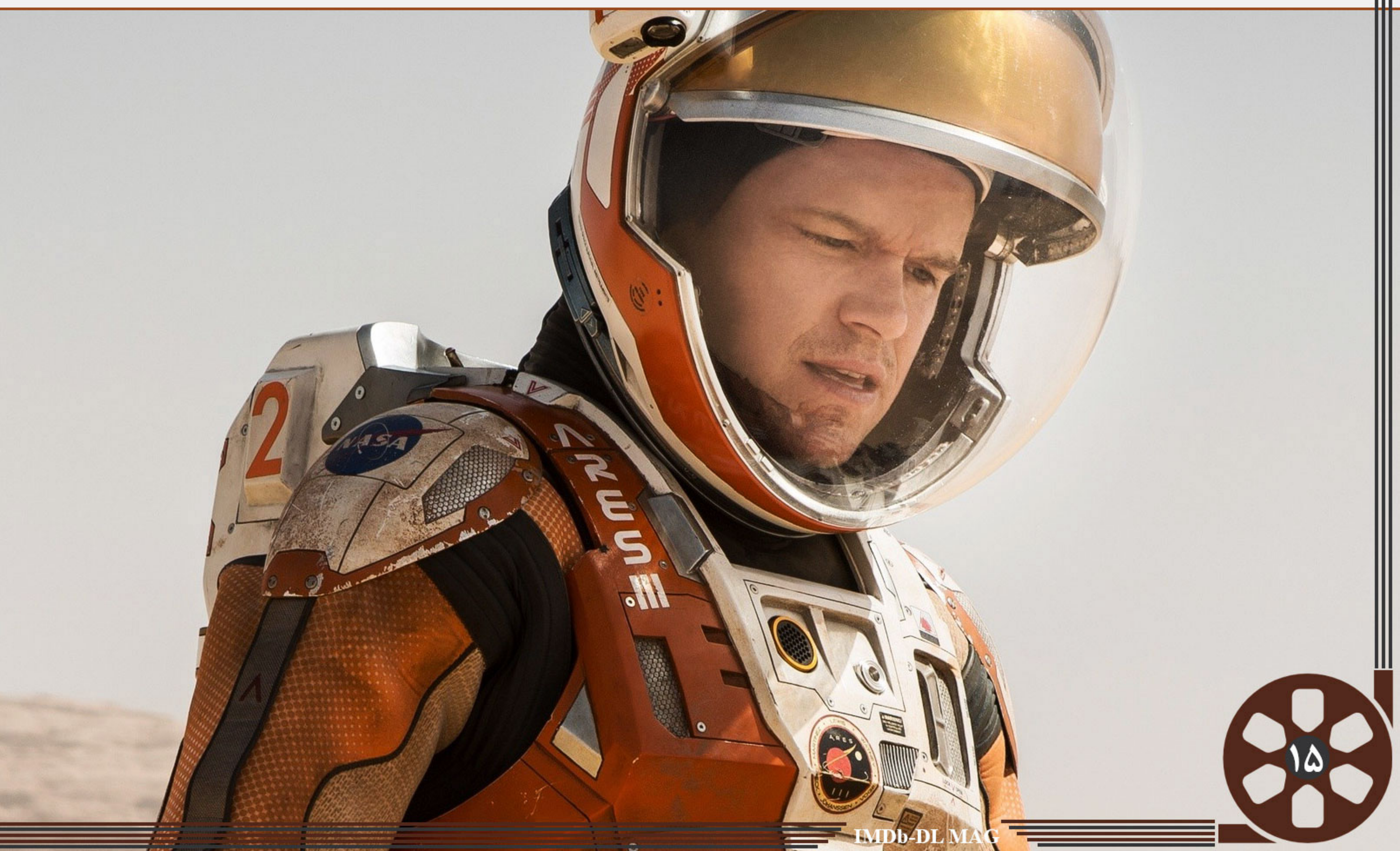
این فیلم علمی-تخیلی و کم‌دی که در زیردسته ی تلاش برای زنده ماندن قرار می‌گیرد با بودجه‌ای معادل ۱۰۸ میلیون دلار ساخته و پرداخته شد و توانست مبلغ ۶۲۷٫۱ میلیون دلار نیز از گیشه به جیب بزند.





البته ناسا هم این لطف را با تبلیغ و تشویق به تماشایش در وبسایت خود جبران کرده است. فیلم که بر اساس رمانی نوشته‌ی «اندی ویر» و «درو گدارد» ساخته شده، دارای آهنگی سریع در جلو بردن فیلمنامه است؛ به طوری که در حال حاضر، «واتنی» مشغول مسخره بازی با دوستان فضانوردش است و دقیقه ای بعد مثل یک ماهی از چند شی فلزی آویزان است که باعث پرتاب شدنش می‌شود. تا به اینجا فیلم یعنی لحظه‌ی جدا شدن «واتنی» از دیگر اعضای گروه فیلم دارای یک دنیا و یک بُعد است. اما به محض شروع طوفان و جدا شدن واتنی از گروه فیلم، تازه شکل و قالب اصلی خود را پیدا می‌کند؛ یعنی دارای دو بُعد می‌شود. چرا که همزمان روند رویدادها را در دو سیاره‌ی مریخ و زمین که موازی با هم اتفاق می‌افتند را به تصویر می‌کشد. دنیای «واتنی» که پُر است از تلاش و چالش برای نجات و دنیای زمین که مدیریت و اخذ تصمیم‌های لازم پساً حادثه، ناسا را برای نجات پسر طلایی خود به تصویر می‌کشد. این قالب پیدا کردن فیلم بسیار به موقع است؛ چرا که اگر دیرتر آقای «اسکات» تصمیم به اینکار می‌گرفت، فیلم روند داستانی خود را گم می‌کرد و اگر زودتر از موقعش این اضافه شدن دنیای زمین اتفاق می‌افتاد، مخاطب تا انتهای فیلم گیج و مبهوت از روند داستان می‌ماند.

به طور کلی، فیلم بسیار حرفه‌ای روند خود را پی می‌گیرد. در دست اندازهای پر زرق و برق فضای همیشگی حاکم بر فیلم‌های مرتبط با مقوله‌ی فضا قرار نمی‌گیرد و در نهایت پیام خود را - که از نظر بنده ناامید نشدن در هر شرایطی است - را به مخاطب منتقل می‌کند. هر چه که باشد قطعا از «واتنی» بدشانس تر نخواهید بود!





«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Tom McCarthy»

«نویسندگان :
Tom McCarthy
Josh Singer»

«بازیگران :
Mark Ruffalo
Michael Keaton
Rachel McAdams»



حقیقت یا مصلحت؟

فیلم Spotlight یا «افشاگر» محصول ۲۰۱۵، اثر «تام مک کارتی»، فیلمی است خوش ساخت و روان با داستانی جذاب و قابل تأمل که بر اساس یک داستان واقعی ساخته شده است. فیلم، روایتگر یک گروه روزنامه‌نگاری به نام «افشاگر» از روزنامه بوستون گلوب است که در سال ۲۰۰۳ از کودک آزاری در یک کلیسای کاتولیک در ماساچوست آمریکا پرده برداشتند و در ادامه افشاکری‌های خود، افشاسازی در طی چند سال سواستفاده‌های جنسی زیادی از کودکان توسط کشیش‌های کلیسا اتفاق افتاده و مهمتر از آن کاردینال هم از این رفتار غیر اخلاقی کشیش‌ها با خبر بوده ولی برای جلوگیری از آنها اقدام مؤثری انجام نداده است. این فیلم در اسکار ۲۰۱۶ در چند شاخه نامزد دریافت جایزه بود و سرانجام توانست عنوان بهترین فیلم و بهترین فیلم نامه غیر اقتباسی را از آن خود کند. البته گروه افشاگر روزنامه بوستون گلوب هم در سال ۲۰۰۳ به خاطر همین پرونده برنده جایزه پولیتزر خدمت به عموم شده بود. داستان فیلم از آنجایی شروع می‌شود که سردبیری جدید به نام مارتی بارون (لیو شریبر) که در چند صحنه فیلم بر یهودی بودن وی تأکید می‌شود، مسئولیت روزنامه بوستون گلوب را بر عهده می‌گیرد و از همان ابتدا زمزمه‌هایی از اخراج‌های جدید به گوش کارمندان روزنامه می‌رسد. بارون در ستونی از گلوب درباره وکیلی به نام «میچل گارابدین» که سابقه طولانی در مورد پرونده تجاوزهای جنسی کشیش‌ها دارد، مطلب حساسی را می‌خواند.

گارابدین در مقاله‌اش بیان می‌کند که جناب کاردینال «لاو» می‌دانسته که تعدادی از کشیش‌ها، از کودکان سواستفاده جنسی می‌کرده‌اند اما هیچ کاری برای توقف آنها انجام نداده است. او پیگیری این پرونده را به گروه افشاگر روزنامه می‌سپارد که سردبیر آن فردی به نام والتر (مایکل کیتون) است. والتر و همکارانش سعی می‌کنند قربانی‌های این ماجرا را پیدا کنند و از آنها جزئیات ماجرا را بپرسند و در این بین متوجه می‌شوند اکثر کودکانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند از خانواده‌های ضعیف و فقیر بوده است و بعد از تجاوز دیگر هرگز نتوانسته‌اند زندگی اجتماعی سالم و مفیدی را برای خود درست کنند. گروه در ادامه با افراد دیگری آشنا می‌شود که در گذشته در این موضوع تحقیقاتی انجام داده‌اند و یا از نزدیک به عنوان درمانگر با این کشیش‌ها در ارتباط بوده‌اند و کم کم مشخص می‌شود دامنه سواستفاده کشیش‌ها خیلی بیشتر از آن آمار اولیه است. و نه تنها تعداد این سواستفاده خیلی زیاد است بلکه در همه جا نیز حضور دارد و هر لحظه ممکن است برای هر فردی پیش بیاید؛ بطور مثال صحنه‌ای از فیلم است که والتر متوجه می‌شود یکی از همکلاسی‌های دوران دبیرستانش مورد سواستفاده کشیشی قرار گرفته است و جایی دیگر که در مورد این اتفاق با دیگر همکلاسی‌های سابقش صحبت می‌کند اشاره می‌کند که ممکن بوده هر کدام از آنها قربانی شوند و یا در جایی دیگر از فیلم یکی از اعضای گروه متوجه می‌شود یکی از مراکز درمانی کشیش‌های منحرف دقیقاً در نزدیکی خانه خودش است و او به شدت در مورد کودکانش نگران می‌شود و چند اشاره دیگر در فیلم به آن پرداخته شده است. تحقیقات گروه ادامه می‌یابد تا هم زمان می‌شود با حملات تروریستی یازده سپتامبر و پرونده به حالت تعلیق درمی‌آید.

در صحنه‌ای از فیلم سخنرانی کاردینال در باب محکوم کردن این حملات را می‌بینیم و کاردینال بیان می‌کند نه تنها مسیحیت با این گونه حملات مخالف است، بلکه یهودیت و اسلام نیز چنین اتفاقاتی را محکوم می‌کنند. هدف نهایی گروه افشاگر، محکوم‌سازی همین کاردینال است که به عنوان نماینده مستقیم پاپ نه تنها عمل مؤثری درباره جلوگیری سواستفاده‌های جنسی کشیش‌ها نکرده است بلکه با مخفی‌کاری، باعث ادامه‌ی این عمل غیر اخلاقی شده است. در نهایت گروه با اطلاعاتی که به دست می‌آورد افراد صاحب نفوذ و مطلع را مجبور می‌کند در این پرونده با آنها همکاری کنند. بعد از چاپ مقاله در روزنامه، تعداد زیادی از افرادی که مورد سواستفاده کشیش‌های منحرف قرار گرفته‌اند با روزنامه تماس می‌گیرند و در مورد اتفاقی که برایشان افتاده توضیح می‌دهند.

تمام تمرکز فیلم روی این مسئله و واقع‌های اجتماعی نیست و سعی می‌کند عناصر دراماتیک فیلم را هم درست و بجا استفاده کند؛ به عنوان مثال شخصیت وکیلی به اسم «اریک مک‌کیش» که مسئول دفاع از پرونده کشیش‌های خاطی بوده، درست در جایگاه یک ضد قهرمان قرار می‌گیرد؛ هرچند این شخصیت تنها در چند سکانس بیشتر حضور ندارد ولی تجلی‌گر نوعی نگاه خاص به این موضوع است که باعث افزایش بار دراماتیک قصه می‌شود. وکیل «مک‌کیش» سالها پیش که متوجه فساد اخلاقی کشیش‌ها شده است اطلاعاتی در این مورد را به روزنامه بوستون گلوب فرستاده ولی آن اطلاعات نادیده گرفته شده است و اتفاقاً کسی که باعث نادیده گرفته شدن آن اطلاعات شده بود، خود والتر است که اکنون بعد از چندین سال پی گیر سرسخت این پرونده شده است. و حتی مقامات و مسئولین شهر که از دوستان والتر هستند و کم و بیش از انحرافات کشیش‌ها با خبر بوده‌اند، همه به نوعی سعی می‌کنند والتر را از رسیدن به هدفش باز دارند.

در جایی از فیلم یکی از دوستان سابق والتر با اشاره به یهودی بودن بارون، سردبیر جدید روزنامه می‌گوید که سردبیر تنها در پی شهرت و پیشرفت خودش است و بعد از مدتی اجباراً این شهر را ترک خواهد کرد و به نوعی قصد دارد نظر «والتر» را در مورد این پرونده عوض کند ولی تعهد روزنامه‌نگاری «والتر» مانع از پذیرش این پیشنهاد می‌شود و او تصمیم می‌گیرد هرطور که شده این افشاکری را انجام دهد و وقتی که متوجه می‌شود که سال‌ها پیش در برابر همین پرونده کوتاهی کرده است، تصمیمش برای افشاکری جدی‌تر می‌شود.

آنچه که در لایه‌های زیرین فیلم اتفاق می‌افتد تقابل دو نوع نگاه است یکی نگاه مصلحت‌گرا که در هر زمانی سعی می‌کند موضعش را با توجه به مصلحت همان زمان انتخاب کند و اکثر شخصیت‌های فیلم که در برابر این حجم وسیع سواستفاده کشیش‌ها سکوت کرده‌اند و یا به نوعی از آن استفاده کرده‌اند، در این موضع قرار می‌گیرند و موضع دیگر، موضع حقیقت‌جو است که به هیچ وجه درگیر مصلحت‌اندیشی نمی‌شود و واقعیت را در هر زمان آشکار می‌کند؛ حتی اگر خطری در این آشکارسازی باشد. این تقابل به تنهایی جذابیت کافی برای ساختن فیلمی که برنده بهترین فیلم جوایز اسکار باشد را ندارد. آنچه که باعث می‌شود این تقابل، فیلم افشاگر را این چنین موفق جلوه دهد، موضوعی است که دو نوع نگاه مصلحت‌جو و حقیقت‌جو در این فیلم درباره آن باهم وارد مبارزه می‌شوند. نگاهی به تاریخ کلیسا و مسیحیت کاتولیک این موضوع را آشکارتر می‌کند.





اندک اندک حیطه اختیارات کلیسا تنها به مباحث دینی محدود شد و اکنون بعد از گذشت هفده قرن از دستور کنستانتین، گروهی روزنامه‌نگار از انحرافات جنسی کشیش‌های پرده برداشته و نه تنها در آتش سوزانده نمی‌شوند، بلکه مورد تقدیر و تشکر قرار می‌گیرند و از آنها به عنوان قهرمان یاد می‌شود.

ولی حتی امروز در قرن بیست و یکم هم افرادی هستند که برای کلیسا بیشتر از هر نهاد دیگری احترام و اعتبار قائل هستند و همانطور که در فیلم اشاره می‌شود، مادر بزرگ یکی از اعضای گروه افشاگر، هفته‌ای سه بار به کلیسا می‌رود. و حتی زمانی که ماجرای حملات تروریستی یازده سپتامبر مطرح می‌شود یکی از دوستان قدیمی «والتر» به او اشاره می‌کند که اکنون زمان مناسبی برای این افشاگری نیست چرا که مردم در این زمان به کلیسا نیاز دارند. ولی لبه انتقادی فیلم به شک خیلی تیزتر از آن چیزی است که باید باشد و فیلم با یک نگاه جهت دار و خالی از انصاف به این موضوع پرداخته است. هر چند آمار کشیش‌های خاطی بیش از ۶٪ نیست ولی در فیلم تمامیت کلیسا و نهاد دین مسیحیت کاتولیک زیر سوال می‌رود و در آخر فیلم وقتی یکی از افراد گروه مدارک بدست آمده را به مادر بزرگش که هفته‌ای سه بار به کلیسا می‌رفته را نشان می‌دهد به گونه‌ای در پی نشان دادن غفلت و ناآگاهی مادر بزرگ است و این گونه به مخاطب تلقین می‌کند که مادر بزرگ دیگر هرگز به کلیسا نخواهد رفت.

در سال ۳۲۵ میلادی، «کنستانتین»، امپراتور روم به دین مسیحی گروید و این دین را مذهب رسمی امپراطوری‌اش معرفی کرد و پیروان عیسی مسیح را بعد از چند قرن به آرامش نسبی رساند و به آنها در مورد دینشان آزادی عمل داد. این عمل کنستانتین، آغازگر سیر تحول در مناسبات قدرت کشورهای غربی شد و کم کم کلیسا با توجه به اختیارات دینی و پذیرشی که از طرف مردم داشت توانست در تمامی کشورهای مسیحی قدرت اول شود و دوره‌ی تاریخی خاصی را رقم بزند که امروزه از آن با نام قرون وسطی یاد می‌شود. سیطره هزار ساله کلیسا سرشار از اتفاق‌های عجیب و غریبی بود که امروزه بیشتر از آنها به عنوان افسانه و خرافات یاد می‌شود. در این دوران تنها سخن مقبول و قابل پذیرش احکام کلیسا بود؛ احکامی که نه تنها در مورد مباحث دینی مطرح شده بودند، بلکه حتی در مورد مباحث علمی و پزشکی هم حرف اول و آخر بودند. کم نبودن در این دوران افرادی که تنها به خاطر یک کشف علمی و بیان نظریه‌ای جدید در مورد یک موضوع غیر دینی به دستور کلیسا زنده زنده به آتش کشیده شدند. دامنه قدرت کلیسا تا حدی بود که دشمنان خودش را تنها افرادی می‌دید که قصد بر اثبات داشتند که این زمین است که به دور خورشید می‌چرخد و نه خورشید به دور زمین و دیگر مباحث علمی که امروزه برای ما حقایق علمی هستند و جای هیچ شک و تردیدی ندارند. اما دوران سلطنت کلیسا اندک اندک به پایان رسید و تفکر غربی درگیر رنسانس و بعد از آن روشنگری شد و بعد از اصلاحات دینی که منجر به ایجاد مذاهب پروتستان و ارتدوکس شد.



با تعلق گرفتن جایزه اسکار بهترین فیلم به Spotlight و توجه بیشتر افکار عمومی به این فیلم در سراسر جهان، طبیعی به نظر می‌رسد که کلیسای کاتولیک هم در برابر این اتفاق موضع‌گیری کند و در برابر اتهاماتی که در این فیلم مورد خطاب قرار گرفته دفاعیه‌ای بیان کند و یا حتی این فیلم را تقبیح کند. ولی در این شرایط خاص واکنش روزنامه رسمی واتیکان، ستایش فیلم بوده است. روزنامه (رومن آیزرور)، روزنامه رسمی واتیکان، چند روز بعد از مراسم اسکار فیلم را اینگونه معرفی می‌کند: «این فیلم ضد کاتولیک نیست» و در ادامه اشاره می‌کند: «این فیلم موفق شده است شوک و درد عمیق مواجهه صادقانه با این واقعیت‌های مهیب را به دیگران منتقل کند.» هرچند تمام مطلب روزنامه واتیکان طرفداری و حمایت از فیلم نیست و در ادامه اشاره می‌کند: «فیلم همه واقعیت را عرضه نکرده و تلاش‌ها و مبارزات سرسختانه و بلند مدت پاپ «بندیکت» شانزدهم علیه کشیش‌های خاطی در فیلم‌نامه اسکاری «تام مک کارتی» و «جاش سینگر» از قلم افتاده است»

اگر نادیده گرفتن تلاش‌ها و مبارزات داخل خود سیستم کلیسا را کنار بگذاریم، باز فیلم در یک نگاه یک طرفه و حتی خالی از انصاف به موضوعش پرداخته و از ابتدا سعی در محکوم‌سازی و ایجاد ترس در دل مخاطبینش از نهاد کلیسا دارد و به نوعی کلیسا یا به تعبیری کلی‌تر، دین را یک مقوله اضافی و غیر ضروری می‌داند که به خاطر پذیرش عمومی‌اش و قداستی که دارد هر لحظه می‌تواند به ابزاری برای منفعت‌طلبی سودجویان تبدیل شود.





Sicario



مسعود شریفزاده



«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Denis Villeneuve»

«نویسندگان :
Taylor Sheridan»

«بازیگران :
Emily Blunt
Josh Brolin
Benicio Del Toro»



چیزی در میان «دیوید فینچر» و «مایکل مان»

اما اگر از مسائل مربوط به کارگردانی بگذریم، فیلم روایت یک عضو سازمان «افبی‌آی» است که در طی یک مأموریت با صحنه‌ای مواجه می‌شود که آنقدر بر روی وی تاثیر می‌گذارد که پس از درخواست از او برای ملحق شدن به یک تیم برای مبارزه با عاملین آن اتفاق، بی‌درنگ می‌پذیرد. قسمت ابتدایی فیلم که در طی یک عملیات تعداد زیادی جسد درون دیوارهای یک ساختمان پیدا می‌شود، بسیار زیبا ساخته شده و با استفاده از نماهای بسته از صورت بازیگران و ترکیب آن با نماهای باز از بالا، مقدمه‌ای بسیار خوب برای آشنایی با شخصیت‌ها، داستان و سبک کارگردانی است. در همین سکانس ابتدایی، ترکیب حس تعلیق و ماجراجویی بودن فیلم به خوبی مشاهده می‌شود که این ترکیب با انفجار بمب در انباری ساختمان و تصویری از دست قطع شده یکی از مأمورین پلیس تکمیل می‌شود و نشان می‌دهد که باید انتظار مشاهده اتفاقات غیرقابل پیش‌بینی را در هر لحظه از فیلم داشته باشیم.

کارگردان آنقدر بر استفاده از این زیبایی‌ها تاکید دارد که مشخصاً بعضی از نماها را در ساعات خاصی از روز، مانند زمان طلوع و غروب آفتاب گرفته‌است. اما چیزی که شاید تفاوت اصلی او با دیگر کارگردانان باشد، استفاده او از نماهای باز حتی در زمان‌هایی است که شخصیت‌ها در حال گفتگوی با یکدیگر هستند. این قاب‌ها اگرچه شاید از یک جهت موجب شوند تا آنقدر که در نماهای نزدیک می‌توانیم احساس شخصیت‌ها را نبینیم و حس نکنیم، اما از چند جهت بسیار مفید است: اول اینکه از برش‌های زیاد در تدوین جلوگیری می‌شود و یکپارچگی بهتری را ایجاد می‌کند؛ دیگر اینکه با توجه به داستان، حس تنهایی و سردرگمی شخصیت اصلی یعنی «کیت» را بهتر به تصویر می‌کشد و مورد دیگر اینکه مقدار نماهای بسته که تعداد آن در فیلم زیاد است را کم می‌کند.

اما حالا در فیلم جدید «ویلنیو» بسیاری از منتقدان او را «مایکل مان» جدید می‌خوانند. اما چیزی که شاید توضیح دقیق‌تری بر کارهای «ویلنیو» باشد، در این است که ما با کارگردانی روبرو هستیم که همچنان در حال کسب تجربه است و به نوعی سعی در ساختن فضایی اگرچه شبیه، ولی در راستای علاقه و سبک خودش دارد. در فیلم «قاتل» تأکید بر استفاده از نماهای باز به شدت دیده می‌شود که این نماها هم در راستای شناساندن موقعیتی است که داستان در آن رخ می‌دهد و هم برای استفاده هرچه بیشتر از زیبایی‌های طبیعی و ایجاد جلوه بصری بسیار زیباست؛ مثل نماهایی که در هنگام پرواز هواپیما از مناطقی که عبور می‌کند گرفته شده و یا افق‌های دید شخصیت‌ها در طول فیلم.

فیلم «قاتل» به کارگردانی «دنیس ویلنیو» یکی از فیلم‌هایی است که در عین سادگی دارای ریزه کاری‌های خاص و جالب توجهی بوده که در ادامه به تفصیل به آن‌ها می‌پردازیم. بعد از ساخت فیلم «زندانیان»، خیلی‌ها از شباهت سبک کارگردانی «دنیس ویلنیو» به «دیوید فینچر» سخن به میان آوردند که می‌کوشید با استفاده از فضاهای خاکستری و بازی‌های نه‌چندان روان و درونگرا داستانی خطی و معماگونه را به تصویر بکشد. اما تصمیم وی برای ساخت آن فیلم، با آن مقدار شباهت در سبک کارگردانی به فیلم «هفت»، باعث شد تا بعضی هوش او را تحسین و بعضی او را مورد انتقاد قرار دهند. بعضی گفتند استفاده از آن سبک که به خوبی از نظر همه تأیید شده بود، برای داستانی شبیه به داستان فیلم «هفت»، انتخاب هوشمندانه‌ای بوده و بعضی دیگر از کپی بودن انتقاد کردند.





یکی از نقاط قوت داستان که بسیار کلیدی بوده، شخصیت «کیت» است که به عنوان شخصیت اصلی داستان همواره با او همراه هستیم. پردازش این شخصیت از همان ابتدا شروع می‌شود و در کنار تنهایی و سردرگمی، حس غریبگی بسیار زیادی با دنیای اطراف، در او مشاهده می‌شود. روایت داستان به گونه‌ایست که بیننده به خوبی می‌تواند با این شخصیت همراه شود و حس سردرگمی و نگرانی از اینکه هر لحظه ممکن است اتفاقی بیفتد را در چهره خشک و سرد «کیت» با بازی «املی بلانت» ببیند. «بلانت» به خوبی با نگاه‌های نگران و مرددش، شخصیت ساکت و عمل‌گرای «کیت» که در عین حال بی‌تجربه و ضعیف است و غم بزرگی را به همراه دارد، به تصویر می‌کشد. اما دو شخصیت «آلخاندرو» و «مت» با بازی «بنیکیو دل تورو» و «جاش برولین» نیز بسیا تأثیر گذارند. یکی ساکت، جدی و مرموز و دیگری پر حرف و نکته‌بین. اما چیزی که هر دو بازیگر به خوبی آن را اجرا کردند، ایجاد این حس بود که آنها از چیزی خبر دارند که ما آن را نمی‌دانیم و بنا به دلایلی این اطلاعات را با شخصیت اصلی در میان نمی‌گذارند.

در روایت داستان بیننده نیز فقط از دانسته‌های شخصیت اصلی آگاه است و این همراهی به همراه خلوت بودن فیلم، چه از نظر قاب‌ها و چه از نظر بازی‌ها و گفتگوهایشان، حس کنجکاوی و تعلیق مرگبار داستان را به خوبی هر چه تمام‌تر در ذهن و روح بیننده ایجاد می‌کند که این حس در دو قسمت به نقطه اوج خود می‌رسد؛ اول در رفت و آمد تیم عملیاتی از آمریکا به مکزیک که یکی از به‌یادماندنی‌ترین سکانس‌های فیلم است و در آن اضطراب موج می‌زند و هیجانی وصف‌نشدنی در قاب توقف ناپذیر کارگردان چشم‌های بیننده را برای دقایقی طولانی به تصویر خیره‌نگه می‌دارد و با نشان دادن تصاویری همچون جنازه‌های آویزان از پل و یا ماشین پلیسی که در خیابان کناریست و ناگهان دیگر دیده نمی‌شود و همچنین بازی بسیار تأثیرگذار بازیگران که انتظار وقوع حادثه‌ای را می‌کشند، اضطراب را به اوج خودش می‌رساند و در نهایت با صحنه تیراندازی در ترافیک، بیننده را میخکوب می‌کند و خلق یک سکانس طلایی به پایان می‌رسد. دومین قسمت در انتهای فیلم است که کارگردان خیلی با حوصله و با نمایی باز در هنگام غروب آفتاب، ورود تیم عملیاتی به تونل را با محو شدن بازیگران در تاریکی پایین قاب، به تصویر می‌کشد. طولانی شدن این قسمت شاید مقدمه خوبی برای قسمت پایانی فیلم باشد، اما طولانی شدن آن مقداری خسته‌کننده می‌شود. پس از درگیری‌های درون تونل بالاخره تمام رازهایی که از ابتدا بیننده و شخصیت اصلی در پی آن بودند، آشکار می‌شود و پرده از اتفاقی برداشته می‌شود که شاید کمتر کسی انتظار آن را داشته باشد. شخصیتی که از ابتدای داستان با تمام مروز بودن و سکوت‌هایش شخصیت مثبتی به نظر می‌رسید، خیلی بی‌رحمانه زن و بچه‌های رییس کارتل قاچاق مواد مخدر را به قتل می‌رساند و مشخص می‌شود وابسته به یکی از گروه‌های قاچاق مواد مخدر در کلمبیا است.

این فیلم از خیلی جهات فیلم بسیار خوبی است؛ از داستان روان، غیرقابل پیش‌بینی و پویا آن گرفته تا بازیگری‌ها و کارگردانی؛ اما نقاط ضعفی هم دارد که یکی از آنها داستان موازی از یک پلیس مکزیک است که در انتهای داستان نقش آن مشخص می‌شود. اگرچه سعی شده بود تا او را نمادی از جامعه نشان دهند و یک داستان تأثیرگذار از اجبار برای انجام کارهای خلاف در مکزیک بسازند، اما داستان در ایجاد این حس موفق عمل نمی‌کند و حتی معصومیت بچه‌ای که به فوتبال علاقه دارد نیز خوب کار نمی‌کند و آن حس ایجاد نمی‌شود. نقطه ضعف دیگر آن کارگردانی فیلم است که با تمام نکات مثبتش ولیکن به نظر پخته نمی‌رسد و به اندازه کافی تأثیرگذار نیست و نمی‌توان این فیلم را در زمره بهترین فیلم‌های تاریخ جای داد که شاید دلیل آن ساکت و خلوت بودن بیش از اندازه فیلم باشد، کاری که هم «فینچر» از آن امتناع کرده، هم «مان»...





The hateful eight



رسول خردمندی

«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»«کارگردان :
Quentin Tarantino»«نویسندگان :
Quentin Tarantino»«بازیگران :
Samuel L. Jackson
Kurt Russell
Jennifer Jason Leigh»

مردان نفرت‌انگیز، جهنم سفید...!

فیلم در ژانر وسترن نیست! خبری از قهرمان بازی و اکشن‌های فیلم قبلی «تارانتینو» یعنی «جانگوی آزاد شده» نیست! دنیای وسترن صرفاً بستری برای روایت داستان‌نویس که «تارانتینو» قرار است آن را برای مخاطب تعریف کند! داستانی که صرفاً هم می‌خواهد معمایی باشد و راز آلود! و هم جنایی و دراما. اصولاً فیلم می‌خواهد تلفیقی از هر سبک با یک مقدار ادویه‌ی اغراق در نشان دادن خشونت و خون‌ریزی باشد! **اصولاً «تارانتینو» همانند یک سرآشپزی را می‌ماند که هر غذایی بخواهد بپزد، حتی اگر مواد مورد استفاده برای پخت آن درجه یک نباشد، با یک ادویه‌ی مخصوص سرآشپز باعث می‌شود که غذا طعمی بسیار دلچسب و لذیذ پیدا کند. ادویه‌ای که فقط خود سرآشپز می‌داند و پس!** «تارانتینو» نکات ریز و درشت زیادی را به پیکره‌ی داستانی فیلم خود تزریق کرد. همینکه دقیقاً نمی‌دانیم در چه سالی فیلم روایت می‌شود خودش یک معماست! معمایی که شاید خیلی مسخره باشد ولی هواداران فیلم در تلاش هستند تا با استفاده از ریشه‌ی کلمات استفاده شده در دیالوگ‌ها سعی کنند سال دقیق روایت داستانی را پیدا کنند! و واقعاً این مسئله نه برای یک مخاطب مهم بوده و نه برای یک منتقد! به عنوان مثال می‌گویند در فیلم از واژه‌ی «پارانویا» استفاده شده که کاملاً از روی عمد توسط «تارانتینو» بوده و اولین بار این کلمه در سال ۱۹۰۴ استفاده شد!

در بخش دوم، کاراکتر جدیدی به فیلم اضافه می‌شود که کلانتر جدید صخره‌ی سرخ بوده و نام او «کریس منیکس» است که نقش وی را «والتون گاگینز» بر عهده دارد. شاید بتوان گفت اگر این کاراکتر در نیمه‌انتهایی فیلم به داستان اضافه می‌شد، کاراکتری تأثیرگذار نمی‌شد و مدت زمان زیاد فیلم که نزدیک به ۳ ساعت بوده، قسمت اعظم آن صرف پرداخت به این سه شخصیت شده است. می‌توانست این فیلم تبدیل به یک اثر متوسط یا فاجعه تبدیل شود اگر فیلم نمی‌توانست در نیمه‌انتهایی خودش، ریتم یکنواخت خود را نجات دهد! ولی «تارانتینو» در این قمار به خوبی موفق شد کفه‌ی ترازو را به نفع خودش پایین بیاورد!

فیلم زمانی خودش را نجات می‌دهد و حرفی برای گفتن دارد که دلچسب «جان روث» به می‌کده‌ی «مینی» می‌رسد و به علت طوفان و بارش سنگین برف مجبور به اقامت در آنجا می‌شوند و حوادثی گریبانگیر کاراکترهای داستانی می‌شود که افشای آن در این بررسی ممکن است باعث لوٹ داستانی شود. لذا از پرداخت واژه به واژه‌ی داستانی در ادامه جلوگیری به عمل می‌آید.

سرگرد «مارکوس وارن» (با بازی توانمند ساموئل ال. جکسون) یک جایزه‌بگیری است که در برف و کولاک جا مانده و قرار است خودش را به شهر «صخره‌ی سرخ» برساند تا بتواند پاداش شکارهای خود را از کلانتر شهر بگیرد. در همین حین، دلچسب «جان روث» (با بازی کرت راسل) جلوی رویش ظاهر می‌شود که مسیر وی نیز صخره‌ی سرخ است؛ با این تفاوت که او، شکار خود را که زنی جنایتکار بوده، زنده نگه داشته است ولی «وارن» اعتقاد دارد که باید جنایتکارها را کشته تحویل داد! تقابل دو شخصیت در دو نژاد مختلف پیش از این نیز در آثار «تارانتینو» دیده شده و برای بیننده مثل روز روشن است که در ادامه‌ی فیلم باید منتظر دیالوگ‌های نژادپرستانه‌ی زیادی باشیم ولی «تارانتینو» از ساختاری که برای خودش تعریف کرده، پای خود را فراتر می‌گذارد و حرف و حدیث‌های جدیدی در بطن فیلم خود مخفی ساخته تا مخاطبین درگیر آن شوند؛ به عنوان مثال در همان بخش اول، شاید توجه شما به اسب سفید و سیاه دلچسب جلب شود که گام به گام با یکدیگر به جلو می‌رانند و حتی در یک شات، روی آنها زوم می‌شود. دیگر خبری از توطئه و خیانت بین سیاه و سفید نیست...

«فیلم‌های سینمایی جزوی از مذهب من و خداوند پشتیبان من است. بسیار خوش شانس هستم که در حال حاضر در موقعیتی هستم که فقط برای گذران زندگی فیلم نمی‌سازم! وقتی که من فیلم سینمایی می‌سازم، می‌خواهم همه چیز برای من باشد؛ به طوری که حاضر باشم برایش حتی بمیرم! این نطق، یک ادعا نیست! صحبتی است که «کوینتین تارانتینو» در مصاحبه‌ای در چند سال گذشته با هواداران خود می‌زند و دل تمامی هوادارانش را می‌برد. هوادارانی که صرفاً فقط با تماشای هفت اثر از «تارانتینو» عاشق کارهای وی شدند و با خبر ساخت فیلم سینمایی «هشت نفرت‌انگیز» به مراتب پیش از بیش منتظر اکران این عنوان شدند. عنوانی که در همان ابتدا دچار مشکلاتی شد!

این احتمال وجود داشت که پس از افشای فیلم نامه‌ی «هشت نفرت‌انگیز» تارانتینو قید ساخت این فیلم را بزند ولی با پا در میانی چندین نفر و کمپانی، بالاخره وی تصمیم گرفت تا هشتمین اثر خود را بسازد و شاید بتوان گفت پخته‌ترین و ناب‌ترین عنوان خود را به مخاطبین خود تحویل داد. داستان «هشت نفرت‌انگیز» اندکی پس از جنگ داخلی آمریکا روایت می‌شود؛ روایتی که معمولاً «تارانتینو» بر خلاف عرف و کلیشه‌ی فیلم‌نامه‌ای رایج در فیلم‌های کنونی، به آن در ۶ بخش (Chapter) می‌پردازد که پیش از این نیز در سری فیلم‌های «بیل را بکش» دیده بودیم.



«پیترا برادشاو»، منتقد «گاردین می‌گوید که این فیلم با استفاده از المان‌های کلاسیک گذشته همانند نوع فیلم‌برداری و فریم‌عریض در «سگ‌های زیر انباری» توانسته کاملاً موفق و برجسته ظاهر شود و این مهم، فقط به داستان تارانتینو میسر می‌شد». تارانتینو ثابت کرد که می‌توان همچنان به دور از نمایش روابط جنسی و لجام‌گسیخته، مشروبات الکلی و برهنگی و همچنین تکنیک‌های هالیوودی و پر زرق و برق در جلوه‌های بصری که همانند طبل توخالیست (نمونه بارز: فیلم سان آندریاس!)، می‌توان یک فیلم مطابق میل مخاطب ساخت و در عین حال به شعور وی نیز احترام گذاشت.

«هشت نفرت‌انگیز» را از دست ندهید! فیلمی که تا بدین لحظه، جوایز بسیار زیادی را درو کرده است و شاید اگر سال پیش اکران می‌شد می‌توانست اسکار بهترین فیلم سال را کسب کند ولی افسوس که در سال ۲۰۱۵، رقابت بسیار سنگین بود و از اسکار، صرفاً جایزه‌ای برای آهنگ نواخته شده برای موشن پیکچر به «انیو موریکونه» تعلق گرفت. همانطور که گفته شد، داستان و بازیگرها به خودی خود حرفی برای گفتن ندارند و فقط هنر کارگردانی بسیار خوب و توانمند باعث بازخوردهای مثبت آن شده است.

تماشای «هشت نفرت‌انگیز» به تمامی مخاطبین پیشنهاد می‌شود. حتی اگر آثار قبلی «کوینتین تارانتینو» را ندیده‌اید و یا از خون و خون‌ریزی هم متنفر هستید باید ببینید! «تارانتینو» با این فیلم خواسته تا در عرض سه ساعت و با تلفیق و ترکیب سبک‌ها، با روایت یک داستان ساده، قدرت کارگردانی خودش را به رخ شما بکشد و شما را مجذوب جادوی خودش بکند!

در «هشت نفرت‌انگیز» تماشاگر سرنوشت و روایت هشت کاراکتر با هشت ویژگی و کاریزمای متفاوت هستید. ۴ کاراکتر در نیمه انتهایی فیلم به داستان اضافه می‌شوند و به هر نحوی که ممکن است باید جذابیت از دسته رفته را به فیلم برگردانند. و در اینجا است که یکی دیگر از ادویه‌های «تارانتینو» به داد آنها می‌رسد. بالاخره در بخش انتهایی فیلم، شاهد خشونت اغراق‌آمیز از نوع «تارانتینو»ایی هستیم! شاید اگر این اغراق نبود، فیلم نمی‌توانست حرفی برای گفتن در میان سایر رقبای امسال داشته باشد. شاید اگر چند قطعه‌ی صوتی هنری از «انیو موریکونه» در صحنه‌های اکشن نبود، سکانس‌ها کاملاً بی‌روح به نظر می‌رسید و «شاید اگر...»هایی که می‌توانست از دست «تارانتینو» غافل بماند و مخاطب از «هشت نفرت‌انگیز» به معنای واقعی کلمه «نفرت» پیدا کند! بگذارید راحت بگویم. اگر این تیم بازیگری به دست یک کارگردان دیگر بود، نه تنها فیلم موفق به کسب جایزه و تمجید از سوی منتقدین نمی‌شد، بلکه مورد انتقاد بسیاری از صاحب‌نظران سینما می‌شد.

افتتاحیه و اختتامیه فیلم نیز از نکات بارز و برجسته‌ی فیلم بود. نحوه اختتامیه از آنچه که فکرش را می‌کنید جالب‌تر اجرا می‌شود و باعث حیرت و تحسین شما خواهد شد و باری دیگر «تارانتینو» از کلیشه و ساختار خود، پایش را فراتر می‌گذارد و به هم‌قطارهای خودش ثابت می‌کند که هنوز هم می‌توان در فیلمی نزدیک به سه ساعت و با یک داستان ساده و نه چندان پیچیده که غافل‌گیری‌چندانی هم ندارد و در نیمه‌ی انتهایی هر طفلی می‌تواند نقطه کور و غافل‌گیری آن را متوجه شود، باعث شود که مخاطب تا دقیقه‌ی انتهایی از تماشای لحظه به لحظه‌ی فیلم به هیجان بیاید!



The Big Short



مهدی فرقانی



«تاریخ اکران فیلم»
۲۰۱۵

«کارگردان»
Adam McKay

«نویسندگان»
Adam McKay
Charles Randolph

«بازیگران»
Christian Bale
Steve Carell
Ryan Gosling



استخری برای تمساح سرگردان

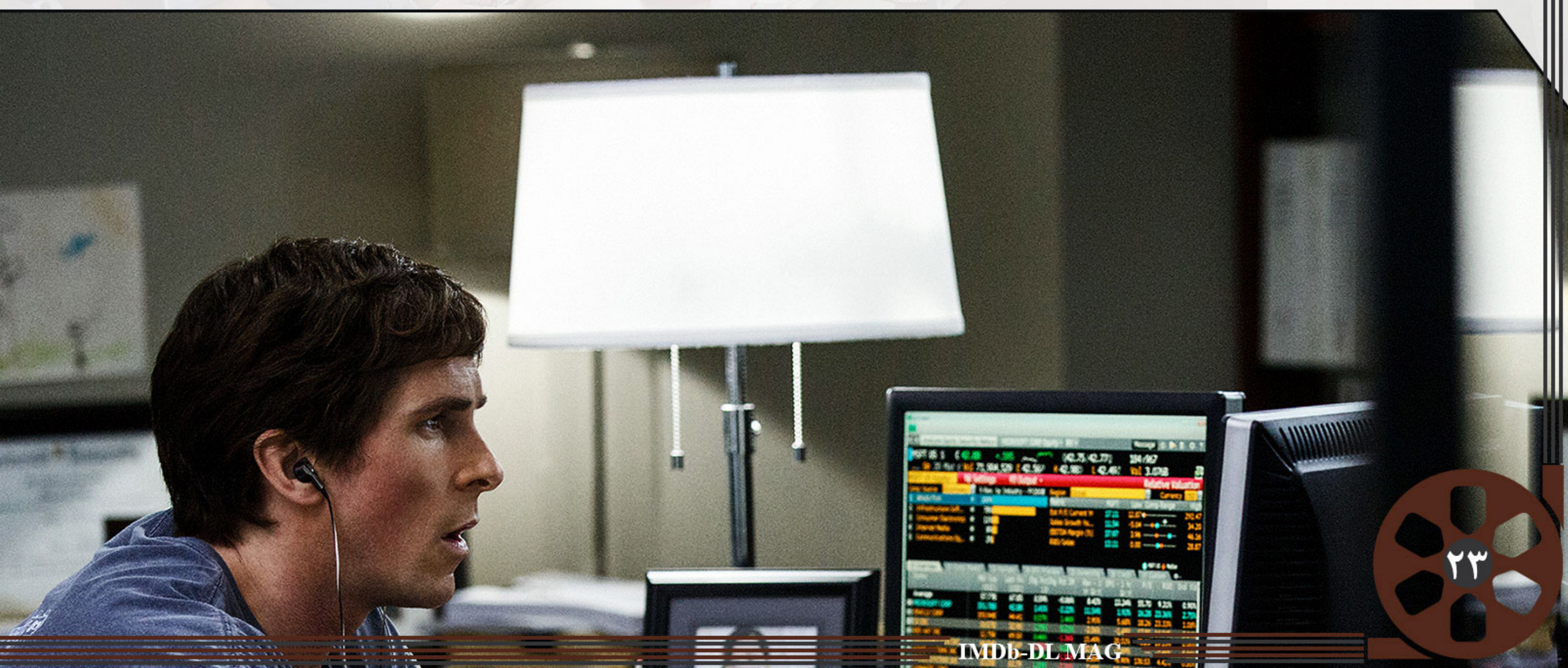
از طرف دیگر یک دلال خوش فکر و باهوش به اسم بارک بوم (با بازی رایان گاسلینگ) هم اطلاعاتی مشابه به دست آورده و در یک تماس تلفنی اشتباه این اطلاعات به یک شرکت سرمایه گذاری دیگر می‌رسد که رییس این شرکت فردی است به نام مارک باوم (با بازی استیو کارل که بیشتر به عنوان یک بازیگر طنز پرداز معروف است) که زندگی آشفته‌ای دارد و به علت خودکشی برادرش درگیر مشکلات روحی روانی است. هرچند که سعی می‌کند کاملاً اخلاق‌گرا باشد و حق کسی را تباه نکند ولی او به تنهایی توان اصلاح اجتماع را ندارد. از طرف دیگر دو جوانی که به تازگی توانسته‌اند سرمایه خودشان را با سرمایه‌گذاری و راهنمایی‌های یک حساب دار منزوی به اسم بن ریگرت با بازی «برد پیت» چند برابر کنند و اکنون دنبال یک فرصت مناسب هستند تا جای پای خود را در عرصه اقتصاد محکم کنند. تمام این افراد کسانی هستند که زودتر از دیگران متوجه فاجعه در حال وقوع می‌شوند و سعی می‌کنند از اطلاعات به دست آمده نهایت استفاده را ببرند.

در همان آغاز فیلم اشاره می‌شود که چگونه یک ایده در مورد ارائه وام‌هایی با وثیقه ملکی و سود کم بهره توانست بانک‌های آمریکا را به قدرت اول اقتصاد جهان تبدیل کنند و اینکه این پیروزی بزرگ باعث شد، مسئولین چشمشان به روی اتفاقات مهمی که در حال وقوع بود، بسته باشد ولی در این میان فردی که تنها یک چشم داشت و در ارتباطات اجتماعی‌اش دچار مشکل بود، چیزی را مشاهده کرد که دیگران به خاطر اطمینان کاذب بیش از حدشان به سیستم بانکداری قادر به دیدنش نبودند. «مایکل بری» (با بازی کریستین بیل) که در کودکی یک چشمش را از دست داده و اکنون به عنوان مدیر یک شرکت سرمایه‌گذاری فعالیت می‌کند متوجه شده است که بازار مسکن آمریکا در حال فروپاشی است. تلاش‌های او برای آگاه‌سازی مسئولین نتیجه‌ای ندارد و تصمیم می‌گیرد روی اطلاعات به دست آمده‌اش سرمایه‌گذاری یا به نوعی شرط‌بندی کند. او با چند شرکت بیمه سرمایه‌گذاری، وارد معامله می‌شود که این عمل او برای دیگران احمقانه به نظر می‌رسد.

فیلم با جمله‌ای معروف از «مارک تواین»، طنزپرداز و نویسنده معروف قرن نوزدهم شروع می‌شود: با این مضمون که چیزی را که از آن اطلاع ندارید برای شما ضرری ایجاد نمی‌کند و چیزی که از آن اطلاع کامل دارید هم باز برای شما ضرری ایجاد نمی‌کند. پس با این حساب، این جمله‌ی ابتدای فیلم سعی دارد بگوید تنها زمانی چیزی می‌تواند برای شما موجب ضرر شود که از آن اطلاعات ناقصی داشته باشیم. و البته افراد دیگری هم در تاریخ ادبیات و فلسفه جملات مشابه به این را گفته‌اند ولی بیان این جمله از زبان یک طنزپرداز معروف در ابتدای فیلمی با این مضمون جدی کمی جای تأمل دارد.

فیلم از همان ابتدا سعی دارد نقص اطلاعاتی مخاطبانش در مورد چیزی که به آنها ضرر بزرگی زده است را جبران کند. یعنی رکورد اقتصادی که ناشی از بازار مسکن آمریکا بود و موجب شد اقتصاد جهانی، درگیر آسیب‌های جدی شود.

The Big Short فیلمی است با چند وجه متفاوت؛ ابتدا اینکه فیلمی است با ستارگان بزرگ که هرکدامشان به تنهایی برای موفقیت تجاری یک فیلم کافی هستند. دیگر اینکه سعی دارد یک اتفاق وحشتناک و کم سابقه در عرصه اقتصاد جهانی که هنوز گریبان خیلی از کشورها را رها نکرده و هنوز زخم‌های ناشی از این اتفاق التیام نیافته، در غالب یک طنز سیاه و البته کاملاً هوشمندانه بررسی کند. -در ادامه در باب هوشمندی این طنز و ضرورتش توضیح داده می‌شود- و وجهه‌ای دیگر که در فیلم قابل بررسی است، جنبه آموزشی یا به نوعی جنبه آگاهی بخشی فیلم است و به نظر می‌رسد کارگردان فیلم Adam McKay همراه با فیلمنامه نویس Charles Randolph سعی دارند در مدت زمان بیش از دو ساعت فیلم، یک کلاس آموزشی از حقوق شهروندی و مبنای اقتصاد کلان برای مخاطبانشان ارائه دهند.





فیلم محصول هالیوود است و هالیوود ارائه دهنده ی مهمترین محصولات فرهنگی و هنری آمریکا در سطح جهانی است. هالیوود ویتروینی است که در آن همه چیز از نوع آمریکایی‌اش برای جهانیان به نمایش گذاشته می‌شود و همچنین مهمترین، قدرتمندترین و تأثیرگذارترین تولید کننده فیلم در سطح جهان است. از طرف دیگر وال استریت خیابان بسیار معروفی است در محله منهتن، کلان شهر نیویورک در ایالات متحده آمریکا که محل تجمع بزرگترین شرکت‌های سرمایه‌گذاری و مرکز بورس‌های مهمی چون بازار بورس نیویورک که بزرگ‌ترین بورس جهان از نظر میزان معاملات و حجم مالی است و همچنین بزرگترین مراکز اقتصادی ایالات متحده آمریکا و چند بورس مهم اقتصادی این کشور، از جمله بازار بورس نزدک (NASDAQ)، بازار بورس آمریکا (AMEX)، بازار بورس تجاری نیویورک (NYMEX) و میز بازرگانی نیویورک (NYBOT) در این منطقه قرار دارد و وقایع منجر به رکود اقتصادی در همین خیابان اتفاق افتاد.

«آدام می‌کی» پیش از این نیز سابقه درخشانی در ساخت فیلم‌های طنز داشته و تجربه او از کارهای قبلی‌اش، بدون شک در ساخت این فیلم بدون تأثیر نبوده است. اما اگر بخواهیم فیلم «رکود بزرگ» را یک فیلم طنز بدانید، سخت در اشتباه هستید! فیلمی است به شدت سیاه که اگر هم سیاهی‌اش را در پشت ظاهر طنز گونه‌اش پنهان می‌کند، ناشی از یک ضرورت اجتماعی و سیاسی خاص است. البته وجهه آموزشی فیلم و تعهد و اصرار کارگردان بر بالا بردن سطح اطلاعاتی مخاطبینش در این زمینه بی‌تأثیر نیست. چرا که همانند جمله ابتدایی فیلم، کارگردان کار معتقد است داشتن اطلاعات کامل از یک موضوع باعث می‌شود زبانی از آن موضوع متوجه ما نشود.

بعد از گذشت هفت سال از رکود اقتصادی بزرگ، هنوز شاهد اخبارهایی از وضعیت اقتصادی نابسامان کشورهایی هستیم که نتوانسته‌اند بعد از ضررهای تحمیلی از فروپاشی بازار مسکن آمریکا به اقتصاد جهانی، اقتصاد خود را سر و سامان بدهند و خلأ مالی ایجاد شده برای این کشورها منجر به بیکاری و بی‌خانمانی میلیون‌ها انسان شد که همین مشکلات علت بروز مشکلات فراوان دیگری شده است. اما فیلم «رکود بزرگ» درباره این پیامدها نیست.

بازی خوب بازیگران و ریتم پرسرعت تدوین و انتخاب موسیقی‌های معدود ولی به جا و درست، فیلمبرداری هوشمندانه کار که با انتخاب نماهایی با عمق میدان خیلی کم و غالباً مستند گونه و قاب‌هایی بسته و نزدیک و فشرده که القاگر حس خفگی و اضطراب به مخاطب است و رنگ و نور سرد و بی‌روح کار، فیلم «رکود بزرگ» را از نظر فرمی، فیلمی مورد قبول و سرگرم‌کننده کرده است که با وجود زمان طولانی‌اش، به هیچ وجه خسته کننده نمی‌شود و همچنین استفاده از مونولوگ‌های بازیگران رو به دوربین که غالباً متوجه مباحث آموزشی کار و ارائه اطلاعات اقتصادی است و حضور شخصیت‌های محبوب و شناخته شده مانند «آنتونی بوردن»، سرآشپز معروف آمریکایی و «سلنا گومز»، ستاره جوان موسیقی و ... به منظور جذابیت و بیان اطلاعات مورد نیاز مخاطب در زمینه مباحث اقتصادی باعث شده فیلم «آدام می‌کی» اثری تحسین برانگیز باشد.





به نظر می‌رسد مهمترین چیزی که درباره فیلم «رکود بزرگ» می‌توان اشاره کرد در اینست که مهمترین رکن فرهنگی و هنری آمریکا که بزرگترین مرکز تولید فیلم در جهان است (یعنی هالیوود)، فیلمی درباره بزرگترین اشتباه بزرگترین رکن و مرکز اقتصادی آمریکا، و البته جهان، وال استریت، تولید کرده است.

در چند نمای کوتاه از فیلم پرچمی از آمریکا نشان داده می‌شود که برخلاف اکثر فیلم‌های آمریکایی، پرچمی خمیده و بدون هیچ زیبایی دیده می‌شود و خبری از باد هم نیست تا این پرچم را به اهتزاز درآورد که بیانگر اوضاع نابسامان و آشفته شرایط اقتصادی و اجتماعی آمریکا است. ضرورت انتخاب ظاهری طنزگونه برای فیلم از همین نگاه ناشی می‌شود که فیلم رکود بزرگ، فیلمی کاملاً آمریکایی است و درباره مردم آمریکا و اوضاع نابسامان اقتصادی آن کشور است. اما فیلم به هیچ وجه قصد روضه خانی و دلسوزی ندارد و بیشتر از آنکه به آسیب دیدگان این رکود که زندگیشان به خاطر این اتفاق نابود شده است پرداخته، به افراد باهوش و فرصت طلبی می‌پردازد که با کمی دقت و هوشمندی توانستند از این اتفاق بهترین استفاده را ببرند. در صحنه‌های پایانی فیلم وقتی دکتر بری (کریستین بل) رقم $+489\%$ را در روی تابلوی شرکتش به عنوان سود شرکت می‌نویسد، مخاطب هم به جای غصه خوردن به حال مردم آسیب دیده، به تحسین «دکتر بری» می‌پردازد که با تمام مخالفتها و تحقیرها باز بر سر حرفش ماند و از این آب گل آلود بزرگترین ماهی را شکار کرد. در اصل فیلم هم درباره این قهرمانان است که برخلاف آب شنا کردند اما آنچه هوشمندی این قهرمانان را بیشتر نشان می‌دهد، حماقت و عدم دقت مسئولین و سیستم بانکداری است که فیلم بدون هیچ ابایی آنها را احمق و سواستفاده‌گر معرفی می‌کند! بانک‌هایی که برای به دست آوردن سود بیشتر هر روز یک دروغ بزرگ را در شکل‌های زیبا به مشتریانانشان ارائه می‌دادند و به هر شکل ممکن سعی داشته‌اند تا خود را قدرتمند و محکم نشان دهند ولی تنها تظاهری بیش نبود و مردم زمانی متوجه توخالی بودن ادعاهای آنها شدند که دیگر کار از کار گذشته بود و دیگر زمانی برای جبران نبود و در این میان تنها کسانی برنده هستند که به سیستم بانکداری مشکوک بودند و وعده‌های آنها را باور نداشتند.

اساس و بنیاد فیلم «رکود بزرگ»، انتقاد است. انتقاد از سیستم بانکداری، انتقاد از خوشبینی و ساده‌انگاری و فرصت‌طلبی بانک‌ها و از همه مهمتر انتقاد از بی‌اخلاقی اجتماعی و دروغ‌گویی که به خاطر همین خوش‌بینی نظام بانکداری در جامعه آمریکایی ایجاد شده است. در سکansı از فیلم، افراد گروه «مارک باوم» برای تحقیق و پیدا کردن فردی که اقساط وام منزلش را نداده به سراغ همان فرد می‌روند و مشخص می‌شود خانه به یک مهاجر غیر آمریکایی اجاره داده شده و صاحب خانه در برگه وام به جای اسم خودش، اسم سگش را نوشته و خانه‌های خالی را می‌بینند که مدتهاست به حال خود رها شده تا جایی که استخر یکی از خانه‌ها را تمساحی تصاحب کرده است. در ادامه وقتی با کارگزاران شرکت‌های وام دهنده صحبت می‌کنند متوجه می‌شویم که سیستم بانکداری فقط در پی فروش وام‌های خود است و برایش مهم نیست به چه کسی وام می‌دهد چرا که وام دادن بیشتر یعنی سود بیشتر و از طرف دیگر مشخص می‌شود که مردم هم از این شرایط نهایت استفاده یا به عبارتی نهایت سواستفاده را می‌کنند؛ به این ترتیب که بانک‌ها، وام‌هایی با سود پایین همراه با وثیقه مورد نیاز برای این وام‌ها یعنی همان خانه‌ها را می‌دهند و هرکس تا آنجایی که توانسته و بیش از نیاز خود از این وام‌ها استفاده کرده است.

به نوعی هم سیستم بانک داری دروغی بزرگ به مردم می‌گوید و هم مردم در جواب سیستم، دروغی بزرگتر دیگری می‌گویند و در نهایت هم سیستم فرو می‌پاشد و هم مردم آسیب می‌بینند و در این میان خلأ بزرگی ایجاد می‌شود که به اقتصاد کل دنیا سرایت می‌کند و در این میان، قهرمانان فیلم کسانی هستند که به هیچ وجه به نظام بانکداری اعتماد ندارند!



فیلم نامه «رکود بزرگ» بر اساس کتابی غیر داستانی از «مایکل لوئیس» درباره بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ ساخته شده است و المان‌های داستانی و شخصیت‌هایش را از همین گرفته است. کتاب «مایکل لوئیس» تعهد خاصی در مورد آموزش به خوانندگانش دارد و به نظر می‌رسد تعهدی که کارگردان فیلم در مورد آموزش و دادن اطلاعات دقیق دارد از متن کتاب برآمده باشد. اما هنرمندی فیلمنامه‌نویسان کار، آنجایی است که از یک متن غیر داستانی و غیر دراماتیک، داستانی جذاب و پر کشش ایجاد کرده‌اند که می‌تواند جدای از تمام ارجاعاتش به دنیای واقعی و بحران مالی سال ۲۰۰۸، قصه‌ای جذاب باشد. فیلم رکود بزرگ در کلیت فیلمی برآمده از فرهنگ آمریکایی است که سعی می‌کند انتقادی سازنده به سیستم بانکداری آمریکایی وارد کند و در کنار این انتقاد به سیستم بانکداری، سطح اطلاعات اقتصادی مخاطبانش را هم بالا ببرد. در سکانسی از فیلم وقتی دو جوان که متوجه شده‌اند می‌توانند با رکود اقتصادی سود کلانی به دست بیاورند، شروع به رقص و خوشحالی می‌کنند ولی مشاور آنها «بن» که یک حسابدار باهوش و منزوی است به آنها تذکر می‌دهد که اگر آنها موفق شوند به این معنی است انسان‌های زیادی خانه، کار، حقوق بازنشستگی و ... خود را از دست می‌دهند. این جمله باعث می‌شود دو جوان به خود بیایند و کمی در مورد شرایط دیگران هم فکر کنند و «بن» به آنها می‌گوید فقط رقص لعنتی را متوقف کنید و بعد می‌رود. چیزی که در این سکانس در ذهن می‌ماند اینست که حتی در این شرایطی که خیلی‌ها ممکن است زندگیشان نابود شود، باز هم می‌توان خوشحال بود ولی باید آن رقص لعنتی را متوقف کرد...





The Revenant



فرنام خسروی



«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Alejandro González Iñárritu»

«نویسندگان :
Alejandro González Iñárritu
Mark L. Smith»

«بازیگران :
Leonardo DiCaprio
Tom Hardy
Will Poulter»



برخاسته از یخ.. برخاسته از درد.. برخاسته از گور...

بعد از دوبار زخمی شدن توسط یک خرس ماده به او «جسد زنده» می‌گویند. اما واقعا «جسد زنده» فقط به خاطر حمله‌ی خرس؟ با توجه به خشونت و دردی که در محیط دیده می‌شود، بعید است که این نامگذاری به همین نکته صرف دلالت داشته باشد. گویی منظور از جسد، بستری برای درد کشیدن و درد کشیدن است و منظور از زنده، اینکه این بستر را به سر منزل مقصود می‌رساند هرچند با روحی خسته!

شخصیت «جوون فیتزگرالد» (با بازی تام هاردی) شکارچی سودجو را نشان می‌دهد که استخدام شده تا عقب بایستد، نظاره کند، مراقب «گلس» باشد و در کنار «هاوک» و باقی شکارچیان، سهم خود از رقم خوردن داستان را ایفا کند. نیازی به گفتن نیست که «فیتزگرالد» نقشه‌هایی در سر دارد که ابداً مراقبت و بودن تکیه گاهی برای «گلس» در آن سرزمین خشن در آنها جایی ندارد. «گلسی» که رهایش کرده تا بمیرد اما غافل از اینکه انتقام چون خونی جوشان در رگ‌های «گلس» جریان داشته و قلب او را پُر کرده و به گونه‌ای او را خشن کرده که در آن شرایط سهمگین هم باز نجات پیدا کرده است.

قبایل بومی آمریکایی چندین حمله متعدد را به مردمان سفید پوست ترتیب می‌دهند. مردمان سفیدپوستی که آنها را می‌کشند، حیواناتشان را سلاخی می‌کنند و زمینشان را می‌ربایند. این اتفاقات در سال ۱۸۲۳ میلادی و در سرزمینی رخ می‌دهد که امروزه میان ایالت‌های داکوتا، مونتانا، وایومینگ و نبراسکا تقسیم شده است. شخصیت «گلس»، شخصیتی متفاوت است و این را با رهنموندهایی که به گروه تحت رهبریش داده، نشان می‌دهد. او در سرزمین خود به همراه همسر بومی-آریکاریایی خود و پسرش: «هاوک» (با بازی فارست گودلاک)- زندگی می‌کند. باز هم نشان خشونت سرزمین ضد قهرمان «ایناریتو» خودنمایی می‌کند. «گلس» که میان دو جهان گیر افتاده تناقضی زنده و پویاست که با هر قدم که برمی‌دارد، گویی مرگ و زندگی را با هم به تمسخر می‌گیرد. تناقضی زنده، نه صرفاً قهرمانی دلسوز که فقط دلش به حال مردمانش می‌سوزد. به قدری درد کشیده که دیگر درد برایش عادی شده است. شخصیت پردازی «ایناریتو» از کاراکتر «گلس» طوریت که این درگیری میان زندگی و مرگ را در دل خود شخصیت جای داده است؛ یعنی «گلس» ابتدا باید بتواند خود گمشده‌اش را بیابد، سپس به رهبری گروه بپردازد. اگر کسی نداند خود واقعی‌اش کیست، چطور می‌تواند دیگری را راهنما باشد؟

این قضیه تا حدی در فیلم جدی است که حتی گاهی اثری منفی به جا می‌گذارد؛ به عنوان مثال مدت زمان فیلم ۲۵۶ دقیقه بوده اما وقتی فیلم تمام می‌شود مخاطب با خود می‌گوید چرا اینقدر انتهای فیلم را با عجله بست؟ چرا زمان بیشتری برای پایان فیلم اختصاص نداد؟

داستان فیلم راه خود را از دل سرزمین یخ و درد پیش می‌گیرد و با بازی «دیکاپریو» دستکش به دست که عمدتاً دیالوگی ندارد و صامت است به پیش می‌برد. همانطور که ذکر شد «ایناریتو» تمام تلاش خود را کرده تا ضدقهرمان فیلمش که چیزی جز درد و سرمای تا مغز استخوان نفوذ کرده و انتقام و مرگ نیست را در بهترین حالت ممکن به تصویر بکشد؛ به عنوان مثال در سکانس حمله و تکه پاره کردن خرس وحشی، «ایناریتو» از تکنیک حالت هنری-فیلمیک استفاده کرده تا نمایش خشونت و درد را در اعلاترین حالت ممکن به چشم مخاطب عرضه کند، نتیجه این کار چیزبست که قبلاً نظیر آن را ندیده‌اید. نتیجه‌ای که شما را در سرجایتان می‌خکوب می‌کند. «امانوئل لوبزکی» که فیلمبردار تقریباً همیشگی «ایناریتو» است، نزدیک به همه‌ی اکشن‌ها، فضای باز را با یک حالت احساسی و شاعرانه فیلمبرداری کرده و مانند یک پازل کنار هم قرار داده است.

داستان فیلم را می‌توان به ماراتونی از انتقام و نجات تشبیه کرد که گروهی از شکارچیان حیوانات رفته رفته از تعدادشان کم و کمتر می‌شود و توسط «های گلس» (با بازی لئوناردو دیکاپریو) هدایت می‌شوند.

سرزمین غیر قابل سکونت و پوشیده‌ای از یخی مربوط به دوران قرن ۱۹ را تصور کنید. حالا فیلمی که «الخاندرو گونزالز ایناریتو» هم وظیفه‌ی کارگردانی و هم فیلمنامه نویسی‌اش را بر عهده داشته باشد. چه برآیندی جز یک فیلم درجه‌ی یک هنری می‌توان برایش متصور شد؟ شاید با کمی اغراق؛ هیچ!

فیلم «برخاسته از گور» یک اقتباس جاه‌طلبانه و بلند پروازانه از رمانی نوشته‌ی «مایکل پانک» است. چرا جاه‌طلب و بلند پرواز؟ چون «ایناریتو» برای رساندن پیام و محتوای داستانش به کم قانع نشده و حتی حاضر نشده که از نور مصنوعی در فیلمش استفاده کند و تمامی نورهای لازم برای فیلمبرداری را از محیط گرفته است. جاه‌طلب چون برای نشان دادن طبیعتی سرد و خشن صدها کیلومتر در قطب شمال و جنوب سفر کرده تا یخ و برف طبیعی پیدا کند، تا مبادا ذره‌ای تکنولوژی برای تولید یخ و برف استفاده شود و دنیایی که برای ضد قهرمان بودنش تلاش کرده کمی از صلابتش کم شود. صلابتی که در نطق «لئوناردو دیکاپریو» بعد از دریافت جایزه اسکار هم قطعاً تأثیرگذار بوده است. چرا برای «ایناریتو» اینقدر این سرزمین سرد و بی‌روح مهم است؟ چون به قول یکی از دیالوگ‌های زیبای دنیای سینما «این کیفیت دشمنان توست که کیفیت تو را می‌سند». اگر دشمن و ضدقهرمان را زیبا و بی‌نقص جلوه دهی، ناخودآگاه کیفیت قهرمان اثر تو هم بالا می‌رود و شاخص می‌شود.



«تام هاردی» نقشی را ایفا می‌کند که شخصیتی خاکستری در آن قالب می‌گیرد. شخصیتی که یک مقدار در ارتباط دادن داستان ترک «گلس» و شخصیت «فلیتزگراuld»، دچار ضعف است.

فیلم «برخاسته از گور» از نظر گیشه فروش خوبی داشته و تاکنون توانسته ۴۳۳ میلیون دلار به جیب بزند. در اسکار امسال هم غوغایی به پا کرد و با گرفتن ۱۲ اسکار رکورد جالبی از خود به جای گذاشت.

به طور کلی فیلم «برخاسته از گور» در بازگویی داستانی حول نجات و زنده ماندن عملکرد بهتری نسبت به نشان دادن داستانی انتقامی، از خود نشان می‌دهد. شاید علتش در شخصیت پردازی «فلیتزگراuld» نهفته باشد؛ جایی که اشاره شد ضعف‌هایی دارد. دیدگاه هشدارآمیز از انتقام در حال تعقیب فیلم در نقطه اوجی خشن دچار تلطیف می‌شود که همین نقطه اوج، خودش به دلیل المان صمیمیت قبیله‌ی آریکارا دچار تزلزل می‌شود.

برای تماشای این فیلم لباس گرم فراموش نشود!





هشتاد و هشتمین اسکار؛ شبی پر از اتفاقات تازه...!

نویسنده: فرنام خسروی

هر ساله وقتی به اواخر ماه فوریه نزدیک می‌شویم، حال و هوای دنیای سینما، رنگ و بویی تازه به خود گرفته و در همه محافل از جمع‌های خودمانی گرفته تا جمع دانشجویان این رشته و آن رشته، سوالاتی از جمله «به نظرت امسال کی اسکار می‌گیره؟» یا «فلان فیلم حقیقتش است که اسکار را ببردا» و سوالاتی این چنینی پرسیده می‌شود که اغلب هم کوله باری از دانش سینمایی پشت آن نهفته است. و اما اسکار امسال...:

امسال، اکثر مخاطبین از این سخن می‌گفتند که فیلم‌های سینمایی در مجموع به خوبی فیلم‌های سال گذشته نیستند که به نظر بنده، این نظریه هم پر بیراه نیست. «هشت نفر انگیز» از «کوئنتین تارانتینو» سر و صدای زیادی به پا کرد و از آن طرف، «برخاسته از گور» اثر «آلخاندرو ایناریتو» یک بار دیگر توانایی‌های «دیکاپریو» را به رخ رقیبان کشید. «مریخی» اثر «ریدلی اسکات» هم با بازی زیبای «مت دیمن» از شانس‌های اصلی برای درو کردن اسکار بود. امری که چندان هم محقق نشد. «مکس دیوانه: جاده‌ی خشم» با چراغ خاموش آمد و کلی از جوایز اسکار امسال را به خانه برد. از این چند فیلم پر سر و صدا که بگذریم «بروکلین» که با نگاه متفاوتش به مقوله‌ی مهاجرت نظر مثبت اکثر منتقدین را جلب کرد و همچنین فیلم سینمایی دیدنی «اتاق»، درامی از «لنی آبراهامسون» در کنار «کارول» درامی عاشقانه با بازی «کیت بلنشت» فیلم‌های خوبی بودند که ارزش وقت گذاشتن را داشتند!

همانند هر سال، فیلم‌هایی نیز اکران شدند که مهجور واقع شدند و درخور ارزش هنری و سینمایی‌شان دیده نشدند؛ فیلم «در ژانر علمی-تخیلی "Ex Machina"» که نگاه جالبی به پدیده اتوماسیون انسان و روبات داشت را می‌توان مثال زد.

اما اوج همه‌ی اتفاقات اسکار امسال برنده شدن «لئوناردو دیکاپریو» این بازیگر ماهر و توانمند دنیای هالیوود بود که بازتاب گسترده‌اش باعث شد در همان دقیقه‌ی اول رکورد تویییت در شبکه اجتماعی توییتر شکسته شود! «کریس راک»، بازیگر و طنز آمریکایی هم مجری مراسم بود که پیش از این نیز در سال ۲۰۰۵ مجری مراسم اسکار شده بود.

اما بپردازیم به لیست نامزد ها و جوایز: بهترین فیلم



• افشاگر - درام و زندگینامه

- رکود بزرگ - کمدی درام و زندگی‌نامه
- پل جاسوس‌ها - درام، مهیج و تاریخی
- بروکلین - درام
- مکس دیوانه: جاده‌ی خشم - درام و اکشن
- مریخی - علمی-تخیلی و کمدی
- برخاسته از گور - ماجراجویی، تاریخی
- اتاق - درام





بهترین کارگردانی:

• **الخاندرو ایناریتو - فیلم برخاسته از گور**

- آدام مککی - فیلم رکود بزرگ
- جورج میلر - فیلم مکس دیوانه: جاده‌ی خشم
- لنی آبراهامسون - فیلم اتاق
- تام مک کارتی - فیلم افشاگر



بهترین بازیگر نقش اول مرد:

• **لئوناردو دیکاپریو - فیلم برخاسته از گور**

- برایان کرانستون - فیلم ترامبو
- مت دیمون - فیلم مریخی
- مایکل فاسبندر - فیلم استیو جابز
- ادی ردلاین - فیلم دخترک دانمارکی



بهترین بازیگر نقش اول زن:

• **بری لارسن - فیلم اتاق**

- کیت بلنشت - فیلم کارول
- جنیفر لاورنس - فیلم جوی
- شارلوت رمپلینگ - برای فیلم ۴۵ سال
- سیرشا رونان - فیلم بروکلین



بهترین بازیگر نقش مکمل مرد:

• **مارک رایلنس - پل جاسوس‌ها**

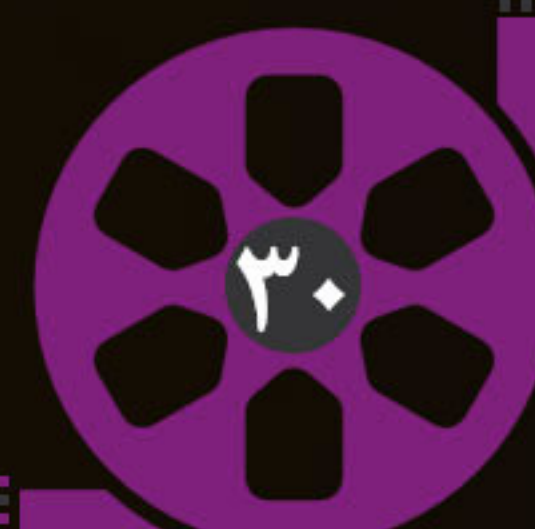
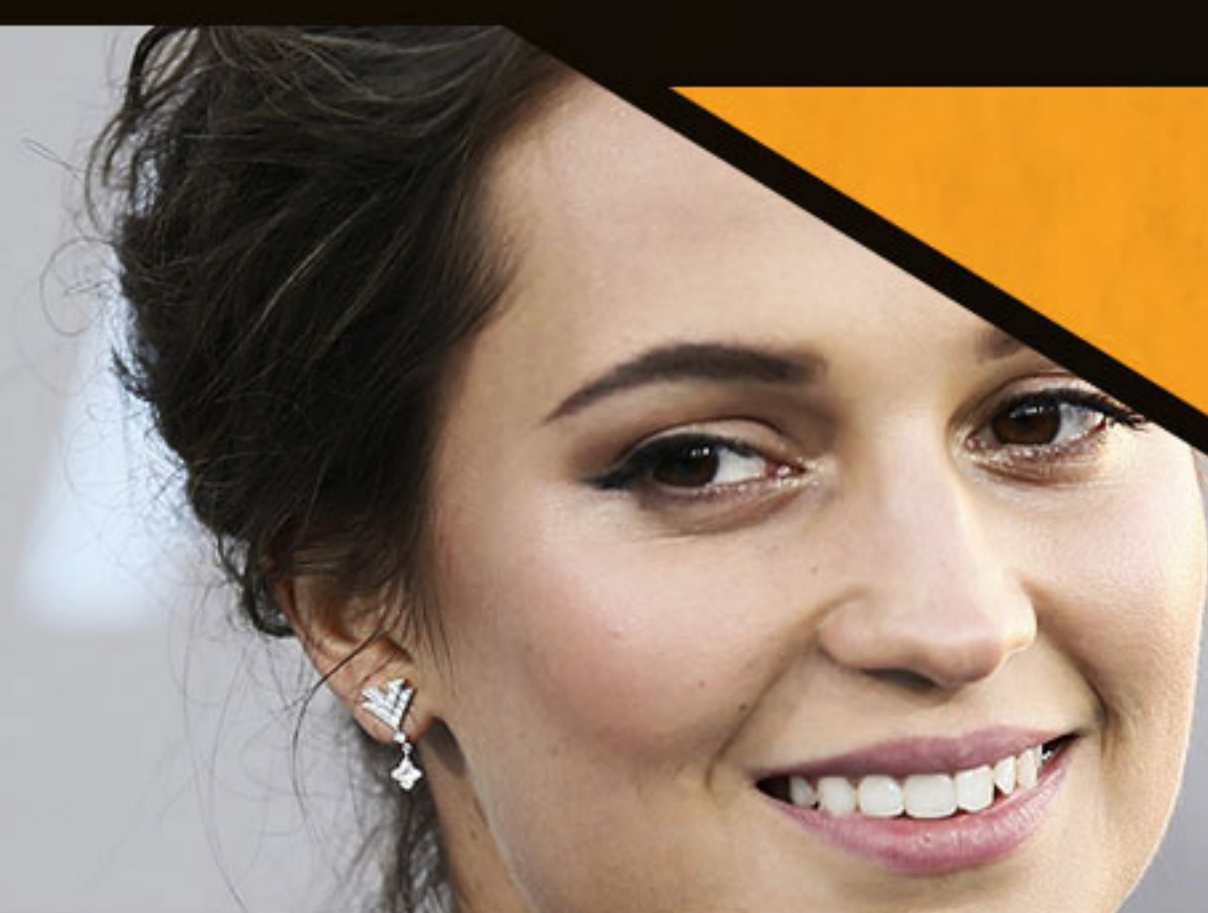
- کریستین بیل - فیلم رکود بزرگ
- تام هاردی - برای فیلم برخاسته از گور
- مارک روفالو - فیلم افشاگر
- سیلوستر استالونه - فیلم آیین



بهترین بازیگر نقش مکمل زن:

• **آلیسیا واکیندر - فیلم دخترک دانمارکی**

- جنیفر جیسون لی - فیلم هشت نفرت انگیز
- رونی مارا - فیلم کارول
- راشل مک آدامز - فیلم افشاگر
- کیت وینسلت - فیلم استیو جابز



بهترین فیلم نامه غیراقتباسی:

• افشاگر

- پل جاسوس ها
- اکس ماشینا
- انیمیشن پشت و رو
- بچه ناف کامپتاون



بهترین فیلم نامه اقتباسی:

• افشاگر

• بروکلین

- کارول
- مریخی
- اتاق



بهترین انیمیشن:

• پشت و رو

• آنومالیسا

- پسر و جهان
- گوسفند ناقلا
- وقتی مارنی آنجا بود



بهترین فیلم خارجی زبان:

• پسر شائول

- آغوش ابلیس
- موستانگ
- ذیب
- یک جنگ



بهترین فیلم مستند:

• امی

• سرزمین کارتل

- چهره سکوت
- چه اتفاقی افتاد، دوشیزه سیمون؟
- زمستان در آتش



بهترین مستند کوتاه:

• دختری در رودخانه

• تیم اجساد ۱۲

• چائو: فراتر از خطوط

• کلود لنزمن: ارواح شوآ

• آخرین روز آزادی



بهترین انیمیشن کوتاه:

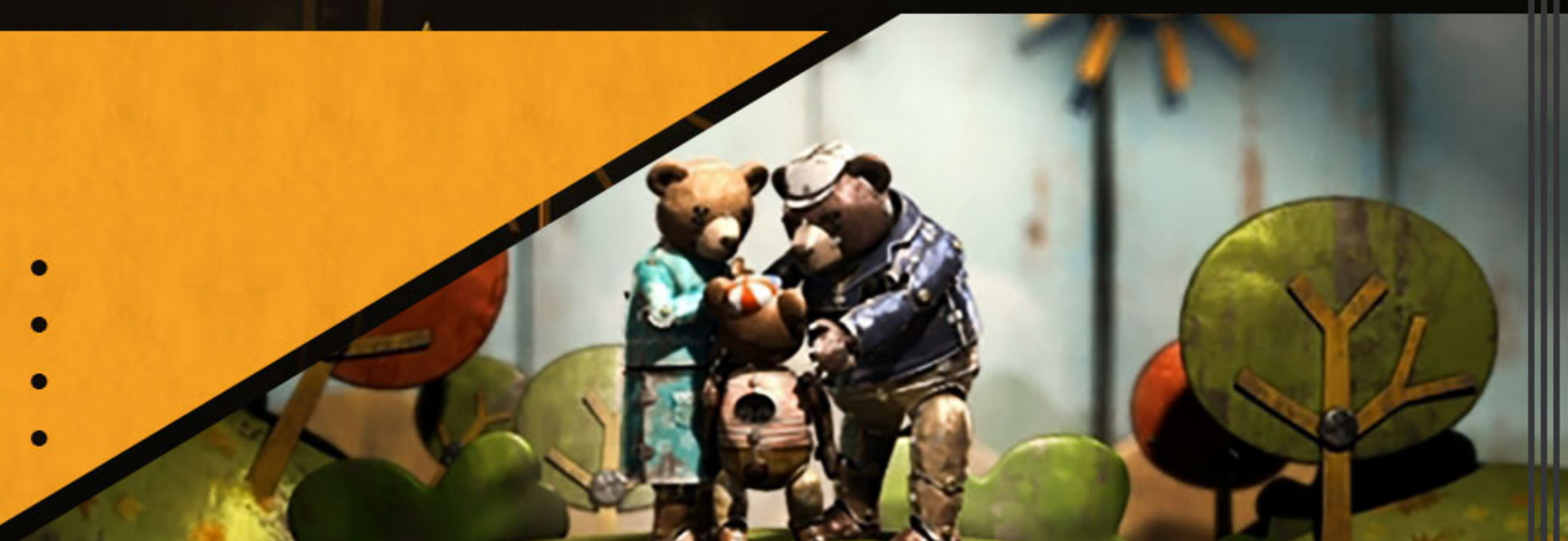
• داستان خرس

• مقدمه

• ما نمی‌توانیم بدون هستی زندگی کنیم

• دنیای فردا

• تیم فوق‌العاده سانجی



بهترین فیلم کوتاه:

• لکنت

• همه چیز خوب خواهد شد

• آو ماریا

• یک روز

• رفیق



بهترین موسیقی فیلم:

• انیو موریکونه - هشت نفرت انگیز

• توماس نیومن - پل جاسوس‌ها

• کارتر برول - کارول

• یوهان یوهانسون - سیکاریو

• جان ویلیامز - جنگ ستارگان: نیرو برمی‌خیزد



بهترین ترانه:

• نوشته روی دیوار

• به دست آوردن آی تی

• مانترای

• آهنگ ساده ۳

• وقتی برای شما اتفاق می‌افتد





بهترین تدوین صدا:

- مکس دیوانه: جاده خشم
- مریخی
- بازگشته
- سیکاریو
- نگ ستارگان: نیرو برمی خیزد



بهترین صدا گذاری:

- مکس دیوانه: جاده خشم
- پل جاسوس ها
- مریخی
- بازگشته
- جنگ ستارگان: نیرو برمی خیزد



بهترین طراحی صحنه:

- مکس دیوانه: جاده خشم
- پل جاسوس ها
- دخترک دانمارکی
- مریخی
- بازگشته



بهترین فیلمبرداری:

- برخاسته از گور
- کارول
- هشت نفرت انگیز
- مکس دیوانه: جاده خشم
- سیکاریو



بهترین گریم و آرایش مو:

- مکس دیوانه: جاده خشم
- پیرمرد صد ساله ای که از پنجره فرار کرد و ناپدید شد
- برخاست از گور





بهترین طراحی لباس:

• مکس دیوانه: جاده خشم

• کارول

• سیندرلا

• دخترک دانمارکی

• برخاست از گور



بهترین تدوین:

• مکس دیوانه: جاده خشم

• فروش رهنی بزرگ

• برخاست از گور

• افشاگر

• جنگ ستارگان: نیرو برمی خیزد



بهترین جلوه های تصویری:

• اکس ماشینا

• مریخی

• برخاست از گور

• مکس دیوانه: جاده خشم

• جنگ ستارگان: نیرو برمی خیزد



در این بین، هم دو جایزه افتخاری به «جنا رولندز» برای استعدادش در ساخت فیلم های مستقل و «اسپایک لی» برای الهام بخشی اش در فیلمسازان جوان، تعلق گرفت. جایزه بشر دوستانه ژان هرشولت نیز به «دبی رینولدز» رسید. فیلم های «برخاسته از گور»، «مکس دیوانه: جاده خشم» و «مریخی» به ترتیب با ۱۲، ۱۰ و ۷ عدد اسکار، جزئی از بهترین های اسکار امسال بودند.



نویسنده: متین نصیری



A GAME OF THRONES

هر آنچه که باید از فصل ششم سریال بدانید

فصل جدید سریال «بازی تاج و تخت» در آستانه‌ی پخش است؛ در حالی که با وجود مباحث بی‌نتیجه، به علاوه‌ی مرگ و میرهای پی در پی، دنبال کردن روند پیشروی سریال کمی سخت شده است. اما جای نگرانی نیست؛ ما یک لیست از تمامی موضوعاتی که پیرامون فصل ششم باید بدانید، برایتان آماده کرده ایم. تا پایان این مقاله، با ما همراه باشید.



۱. فصل ششم سریال، زودتر از انتشار کتاب Winds Of Winter پخش می‌شود

آقای «جورج مارتن» به درستی یک نابغه است. بر اساس آخرین گزارش‌ها، آقای مارتن اعلام کرد که فصل ششم سریال Game of Thrones زودتر از نسخه جدید سری کتاب‌های «نغمه‌ای از یخ و آتش» پخش خواهد شد. همانطور که مطلع هستید، کتاب جدید «بادهای زمستانی» نام دارد و ادامه‌ای بر کتاب رقص با اژدهاها (انتشار در سال ۲۰۱۱) خواهد بود. در ادامه، یکی از طرفداران از آقای مارتن پرسید:

«آیا سریال، چیزی از حوادث رمان را اسپویل می‌کند؟ (لو می‌دهد؟)»

سپس آقای مارتن پاسخ داد:

«شاید. بله و خیر. من هرگز تصور نمی‌کردم که روزی، روند داستان سریال به کتاب برسد؛ اما رسید.»

این بدان معناست که برای اولین بار، هم خوانندگان و هم تماشاچیان، به صورت یکسان در تاریکی مطلق حضور خواهند داشت؛ در حالی که قبلاً تماشاچیان می‌توانستند با خواندن رمان، درباره‌ی فصل‌های جدید سریال اطلاعاتی کسب کنند. هیجان انگیز است؛ اینطور نیست؟

۲. عواقب مرگ‌های رخ داده در فصل پنج

اگر به یاد داشته باشید، در پایان فصل پنجم، افراد زیادی کشته شدند یا بر اساس حوادث رخ داده، ما آنها را «مرده» فرض کردیم. بنا به گفته‌ی آقای «دیوید ناتر» (David Nutter؛ یکی از کارگردان‌های سریال بازی تاج و تخت) مرگ شخصیت «استنیس» تایید شد و ایشان، وی را یک «باراتیون» سابق خواند. مرگ «میرسلا»، دختر ملکه «سرسی» هم کاملاً واضح بود.

اما در مورد شخصیت «جان اسنو» هیچ چیز مشخص نیست. آیا یک اژدها، به دست چند کلاغ از پا در می‌آید؟ تو هیچ چیز نمی‌دانی، جان اسنو! (You know! nothing, Jon Snow) ولی به هر حال، دو مرگ سلطنتی عواقب بزرگی خواهد داشت. آیا جنگی دیگر در راه است؟

۳. تیریون و صد ها بدبختی

جدا از جنگ و خونریزی در «وستروس»، از «لنستر» کوچولوی محبوب چه خبر؟! در حالی که «داریو» و «جوراج» برای یافتن «کلیسی» به جست‌وجو مشغول هستند، تیریون باید به تنهایی «میرین» را کنترل کند. از طرفی دیگر، اخیراً آقای «پیتر دینکلیج» بازیگر شخصیت تیریون، در حین فیلم برداری از میرین (به عبارتی قلعه Peñíscola Castle در کشور اسپانیا) دیده شده است؛ آن هم در حالی که کنار مردمی «لاغر مردنی» ایستاده... جریان چیست؟ طاعون؟ قحطی؟! هر چه که باشد، «تیریون» دچار مشکلات بزرگی خواهد شد.

۴. حضور یک بانوی قرمز

حداقل بعضی از مشکلات، در قالب یک کاهنه‌ی قرمز دیگر نمایان شوند. اینطور که پیداست، پیامبران R'hllor (خداوند نور) دچار غم و اندوه شدیدی شده اند. منظور ما به شماس، بانو «ملیسندریا»؛ بنابراین بازیگری خانم «ملاتی لایبرد» به عنوان «بانوی قرمز» در سرزمین میرین، شگون چندانی ندارد.

۵. دنریس در میان گله‌ی دوتراکی‌ها

در فصل قبل، «دنریس» از جایگاه سلطنتی خود برخاست. در ادامه، امسال شاهد بازگشت وی به ریشه‌ی «کال دروگو» خواهیم بود. در اسپانیا هرچیزی ممکن است رخ دهد ولی به طور حتم، گله‌ی «دوتراکی»، با وی به عنوان یک ملکه‌ی محترم برخورد نمی‌کند. به او احترام بگذارند چون همبستر یک کال بوده؟! خیر، اینطور نیست. «دنریس» بیشتر از هر زمان دیگری، به اژدهایانش نیاز دارد.

۶. خزنده‌های غول پیکر

«خزنده‌های غول پیکر»، تیت‌ر مناسبی است؛ چرا که سرعت رشد اژدهایان به طرز قابل توجهی بالاست! با توجه به گفته‌های آقای «جو باور» در فصل ششم سریال «بازی تاج و تخت» پیکر اژدهایان، تقریباً دو برابر سایز آنها در فصل قبلی خواهد بود! در پایان فصل پنجم، اندازه‌ی بال‌های یک اژدها نزدیک به ۶۰ فوت بود؛ بنابراین در فصل بعد، شاهد بال‌های ۱۲۰ فوتی هستیم! بله، خزنده‌های غول پیکر...!

۷. انتقام سرسی

حالا که صحبت از موجودات وحشی و خون‌خواری همچون اژدهایان شد؛ از شما یک سوال می‌پرسم. آیا در هفت پادشاهی، شخصی خطرناک‌تر از بانو «سرسی» لنیستر وجود دارد؟! من که فکر نمی‌کنم! در راستای رویداد شرم‌سار «پیاده روی شرم» و آبروریزی‌های بی‌رحمانه در برابر مردم، به همراه بازگشت مرموز «شوالیه‌ی سلطنتی»، به طور حتم «سرسی» خواهان خون است. انتقامی از جنس خانواده‌ی لنیستر در راه است.





۸. آشوب در King's Landing

«سرسی» تنها کسی نیست که قصد دارد «کینگز لندینگ» را به مکان فرمانروایی خود تبدیل کند. «مارجری» و «لوراس» از خانواده‌ی «تایرل» نیز در این راه، با او به رقابت می‌پردازند. البته این دو شخص فعلا در زندان High Sparrow اقامت دارند(!) ولی مطمئنا مدت زیادی را در قول و زنجیر سپری نمی‌کنند. همچنین جالب است بدانید که بر اساس شایعات، «مارجری» از نیروهای عجیبی نیز برخوردار است.

۹. بانو «مارجری» در کنار پرتوهای آفتاب

خانم «ناتالی دورمر» بازیگر نقش «مارجری»، طی مصاحبه‌ای گفت: «من به صورت عمده در «بلفاست» هستم. اما زمان زیادی هم در اسپانیا سپری کردم. امسال واقعا از حضور در اسپانیا لذت بردم.»

آیا این بدان معناست که بانو «مارجری» به «دورن» می‌رود؟ شواهد که چنین چیزی می‌گویند.

۱۰. آیا اتحادی جدید در راه است؟

بانو «مارجری»، تنها شخصی نیست که در آفتاب‌های اسپانیا دیده شده است. خانم «دایانا ریگ» بازیگر شخصیت «النا تایرل» نیز در قلعه‌ی «آلکازابا» واقع در «آلمریا» همراه با تیم تولید سرزمین «دورن»، مشغول فیلم‌برداری است.

اتحاد «تایرل» با «مارتل» می‌تواند بسیار توانمند باشد؛ به طوری که لنیسترها، به معنای واقعی کلمه دچار مشکل خواهند شد! هرچند که در طول زمان، «تایرل‌ها» با خانواده‌های متعددی متحد شدند. آیا بانو «مارجر» دوباره باید با یک مرد سلطنتی دیگر ازدواج کند؟

۱۱. برین، همچنان در حال جست‌وجو

در فصل شش، احتمالا شاهد ماجراهای بیشتری از سفر «برین» و «پاد» خواهید بود. همچنان آنها در «وستروس»، به دنبال استارک‌ها هستند. با توجه به شایعات، شخصیت «هوند» بر خلاف تصور ما، همچنان نفس می‌کشد. بنابراین ممکن است که شاهد دور دوم مبارزات «بانوی خشن» و «سگ شکاری» باشیم!

۱۲. پیوستن شخصیتی جدید به لرد فری

صحبت از خانم‌های شیردل شد، امیدواریم که فصل ششم «بانوی سنگدل» را معرفی کند. شاید این جمله مثل یک رویای پوچ باشد؛ چرا که هیچ نشانه‌ای از حضور ایشان در فصل ششم وجود ندارد اما ما با همین امیدها زنده هستیم! کسانی که کتاب «نغمه‌ای از یخ و آتش» را نخوانده‌اند، قطعاً ایشان را نمی‌شناسند. ما هم هویت این شخص را لو نمی‌دهیم. (خطر اسپویل! نام این شخص را در گوگل سرچ نکنید!) فقط بدانید که «بانوی سنگدل»، یکی از شخصیت‌های قدیمی در پوششی جدید است. او گروه «برادران بدون پرچم» را رهبری می‌کند و صرفاً جهت خوش‌گذرانی، به شکار «لرد فری» می‌پردازد.

۱۳. بازگشت خاندان تالی

قائدتا در این فصل هم نامردان و حرام‌زاده‌های زیر دست «فری»، به راه‌های ناجوانمردانه‌ی خود، ادامه خواهند داد. در همین راستا، خاندان «تالی» که پس از «عروسی سرخ» به شدت سرکوب شدند، فصل جدید را تحت محاصره‌ی نیروهای «فری» در «ریورران» شروع خواهند کرد. شرایط ترسناکی است اما ما از دیدن چنین صحنه‌ای خوشحال می‌شویم؛ چون این به معنای بازگشت «ماه سیاه» است. این شخصیت که نام حقیقی‌اش «برندن تالی» بوده، در واقع عموی «کتلین استارک» و رسماً یک «کله خر» است! پس باید منتظر یک انتقام خونین، از جنس خاندان «تالی» نیز باشیم.

۱۴. بازگشت برن

«برندن استارک» پس از یک سال استراحت، باز می‌گردد. آخرین باری که او را دیدیم، در شمال دیوار، داخل لانه‌ی «کلاغ سه چشم» قرار داشت. پس برای دیدن استارک جوان، همراه با قدرت‌هایی ویژه (مثل نیروهای Warg و Greenseer) منتظر باشید.



۱۶. آریا چه می‌بیند؟!

عاقبت «آریا استارک»، همان آدمکش جذابی که همه‌ی ما دوستش داریم، چه خواهد بود؟ در حال حاضر، می‌دانیم که او به عنوان یک تنبیه بابت قتل وحشیانه‌ی «هرین ترانت» بینایی خود را از دست داده و در سرزمین «براووس»، در رحمت «خانه‌ی سیاه و سفید» قرار دارد. در فصل جدید، یک گروه (که Kevin Eldon و Richard E Grant هم در آن حضور دارند) از «براووس» عبور خواهد کرد. خب ممکن است که این افراد، با «آریا» برخورد کنند. بیا یاد امیدوار باشیم که تا آن زمان، «آریا» بینایی خود را مجدداً به دست آورد.

۱۷. سانس در برف

در حالی که «آریا»، به ماجراجویی خود برای تبدیل شدن به یک قاتل حرفه‌ای ادامه می‌دهد، «سانسا» همچنان در بدبختی‌های خود به سر می‌برد. در فصل قبل، دیدیم که خانم بولتون (سانسا استارک) و ریک (همان تیون گریجوی) از بالای دیوار قلعه، بر روی سطحی پوشیده از برف پریدند. آیا هنوز زنده هستند؟ بله! آنها هنوز نفس می‌کشند اما اینکه به کجا می‌روند و چه کاری انجام خواهند داد، همچنان پرسش‌هایی هستند که از پاسخ دادن به آنها در مانده‌ایم. توجه داشته باشید که افراد شمالی، به خوبی می‌توانند از «سانسا» حمایت کنند.

۱۸. آنها چیزی نمی‌کارند...

«تیون» به کنار، احساس نمی‌کنید که اخیراً خاندان «گریجوی» کمی ساکت شده‌اند؟ خب این سکوت با ورود شخصیت «ارون گریجوی» که یکی از بزرگترین آهن‌زادگان است، به ضخامت خود باز خواهد گشت. ما همچنین دوست داریم که «تیون» هم نزد خانواده‌ی خود بازگردد؛ البته اگر اهالی جزیره، نسبت به مردی که - ببخشید! - نسبت به موجودی که «تیون» به آن تبدیل شده، افتخار کنند.

۱۹. «سم»، مرد خانواده!

صحبت از خانواده شد؛ «سم» قاتل، اولین کسی که توانست یک «واکر» را به قتل برساند، احتمالاً دیدار مجددی با خانواده‌ی خود خواهد داشت. ماجرا از این قرار است که «سموئل تارلی» و «گیلی» به سمت Oldtown حرکت می‌کنند و ممکن است که در راه، با خانواده‌ی «تارلی» هم برخورد کنند. ما به روشنی می‌توانیم روابط خانوادگی سرد «سم» را احساس کنیم که همچنان رو به سردی بیشتر است.

۲۰. سفیدها قدم می‌زنند

تصمیم «سم» برای رها کردن شمال، کاملاً عاقلانه بود. پادشاه شب (Night's King)، همان وایت واکری که در فصل قبل با «جان اسنو» مبارزه کرد، مشغول گردآوری یک نیروی عظیم است. آیا دیوار، بالاخره بر اثر هجوم وایت واکرها سقوط خواهد کرد؟ شاید اژدهایان تنها راه شکست دادن این موجودات پلید باشند. فکر کردن به اینکه تمامی اهالی «وستروس» متحد شوند و با رهبری «دنریس» و اژدهایانش، به همراه «جان اسنو» زنده، به مبارزه با وایت واکرها بپردازند، کمی بیش از حد وسوسه برانگیز است!

۲۱. پرنده‌های کوچک، صحبت می‌کنند

سریال «بازی تاج و تخت» بدون دسیسه‌های سیاسی، به چه چیزی تبدیل می‌شود؟ هیچ! به همین دلیل، ما خصوصاً به دنبال «واریس» و «انگشت کوچیکه» (لرد پیلش) می‌گردیم. در فصل قبل، لرد «واریس» تنها ابزاری برای رساندن «تیریون» به «میرین» بود. اما در گذشته‌ای دورتر، شخصی نبود که تخت آهنین پادشاهی را برای زیر دستانش رها کند. ما پیش‌بینی می‌کنیم که واریس، به «قلعه سرخ» بازگردد؛ هرچند که پایان این کار، کاملاً غیر قابل پیش‌بینی است. لرد «پیلش» چگونه؟ خب پس از شورشی که در شمال ایجاد شد، ظاهراً باید منتظر حماسه‌های بیشتری باشیم ...

!



Hellsing Ultimate



محمد صادق تواضعی



«تاریخ پخش انیمه :
۲۰۱۲-۲۰۰۶»

«کارگردان :
Kohta Hirano»

«نویسندگان :
Kota Hirano»

«ستارگان :
K.T. Gray
Gildart Jackson
JB Blanc»



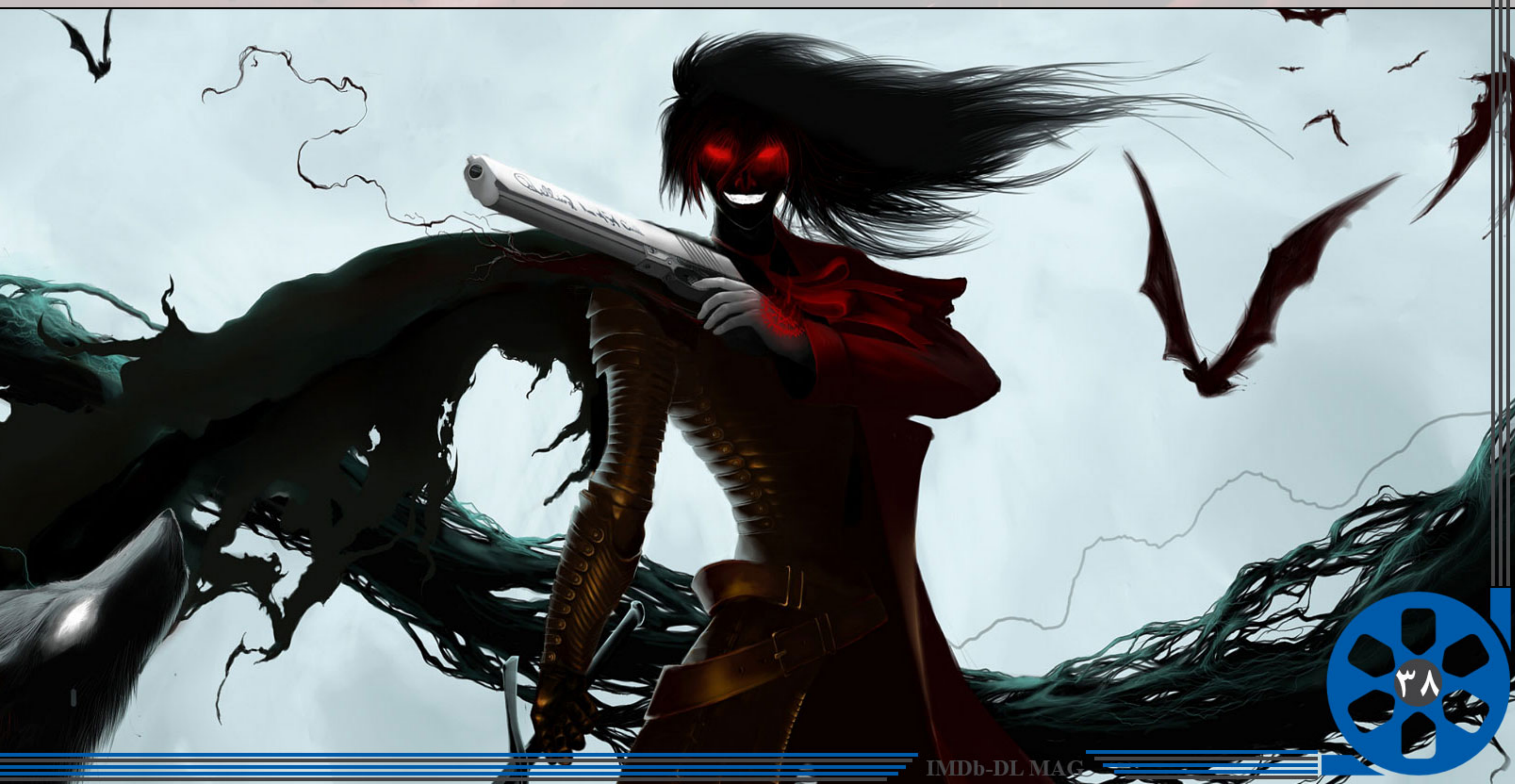
شاه مردگان

وظیفه این موسسه مبارزه با دراکولاها و خون آشام‌ها و نابود کردنشان بود. طی یکی از این جنگ‌ها وی توانست بر کنت دراکولاها غلبه کرده و وی را رام کند. «هل‌سینگ» نام «دراکولا» را برعکس کرد و کنت را «آلوکارد» نامید! داستان از جایی شروع می‌شود که اینتگرا (Integra) دخترک جوان و وارث بعدی "هل‌سینگ" بوده و عمویش قصد کشتن وی را دارد تا بتواند خود اداره «هل‌سینگ» را برعهده بگیرد. دخترک رازی را به یاد می‌آورد. زمانی پدرش به وی گفته بود که اگر روزی در شرایطی سخت قرار گرفتی، برای حفاظت از جان خود به سیاه چال زیرزمینی فراموش شده برو و در آنجا از سلاح مخفی «هل‌سینگ» استفاده کن!

انیمه «هل‌سینگ» (Hellsing) در سال ۲۰۰۳ به نمایش در آمد که برگرفته از داستان «آبراهام ون هل‌سینگ» و کنت دراکولا است. پخش این انیمه، دو سال پس از انتشار مانگا شروع شد. البته ناگفته نماند که داستان انیمه و مانگا متفاوت و فقط شخصیت‌ها یکی هستند. همچنین ۳ سال بعد، یک OVA ده قسمتی از انیمه اصلی منتشر شد که به عبارتی بازسازی برای نسخه اصلی به حساب می‌آید. انیمه این هفته، نگاهی است که نسخه بازسازی شده «هل‌سینگ» تحت عنوان «هل‌سینگ اولتیمیت» (Hellsing Ultimate) که در ۱۰ قسمت ۵۰ دقیقه‌ای منتشر شده است. سال‌ها پیش «آبراهام ون هل‌سینگ» در انگلستان تشکیلاتی از شوالیه‌های پروتستان را تاسیس کرد که «هل‌سینگ» نامیده شد.

«ون هل‌سینگ»، پرفسوری ایرلندی در رشته انسان‌شناسی، تخصص خاصی در شکار هیولاها و خون آشام‌ها دارد و از زمان‌های گذشته، دشمن کنت دراکولا بوده است. معلومات وی دلیل انجام کارهایش به شمار می‌رود. «ون هل‌سینگ» دارای ۴ دکتر در رشته‌های طبابت، فلسفه، ادبیات و حقوق بوده که از طریق این معلوماتش توانسته نقره و آب مقدس، طلسم و تکفیر و همچنین گیاه گرگ کش (گیاهی که برای دفع مخلوقات نظیر خون آشام‌ها و ارواح شیطانی به کار می‌رود) بدست آورد.

هر موقع نام هل‌سینگ (Hellsing) می‌شنوید بدانید پای خون آشام‌ها و عقاید مذهبی هم به وسط می‌آید. البته خون آشام‌ها و دراکولاها به عبارتی نقطه مقابل مذهب و دین هستند. داستان‌ها و روایت‌های زیادی در مورد دراکولاها و ربطشان به نام هل‌سینگ وجود دارد ولی اصلی‌ترین روایت که سر منشا انواع و اقسام فیلم‌ها، داستان‌ها و کتاب‌های مختلف بوده «آبراهام ون هل‌سینگ» (Abraham Van Helsing) است. وی برای اولین بار در سال ۱۸۹۷ توسط نویسنده ایرلندی «برام استوکر» (Bram Stoker) معرفی شد.



روایت داستانی بر گروهی که در کشتار خوش آشام‌ها تخصص خاصی دارند متمرکز شده ولی آیا خون آشام‌ها تنها دشمنان «هل‌سینگ» هستند؟ در طول ۱۰ قسمت این انیمه، شاهد اختلافات مذهبی هستیم که به وفور بین جامعه پروتستان و کاتولیک دیده می‌شود. همچنین هر شخصیت، داستان خود را دارد که وقتی به سرگذشتشان خیره می‌شویم، سراسر اندوه و پشیمانی در آنها دیده می‌شود. تصمیماتی که هر شخصیت در شرایط سخت زندگیش باعث رخ دادن آینده دردناکش شده است. شرایطی که در دنیای خلق شده انیمه رخ می‌دهد ولی قطعا انتخاب‌های سختی هستند که گاهی برای پیروزی، گاهی برای نجات زندگی و گاهی برای کسب آرامش گرفته می‌شوند.

عنصر جنون و روان‌پریش بودن «هل‌سینگ» را به شدت دوست دارم. شخصیت اصلی انیمه، دراکولایی فوق العاده روانی بوده و به خوبی شما را تحت تاثیر قرار می‌دهد. از طرفی مقابله و صحبت و دیالوگ برقرار کردنش با سایر شخصیت‌های دیوانه مثل خودش بسی لذت بخش است. حال با تمام روانی بودنش، واکنش‌ها و تعامل با اتفاقات در نوع خود بسیار جالب است که مخاطب عمیقا وادار به تماشای ادامه انیمه شده و گذر زمان را حس نمی‌کند. وقتی اسم از دیوانه بازی و روان پریشی بر زبان می‌آید، قطعا خشونت هم باید قاطی قضیه شود. قطعا «هل‌سینگ اولتیمیت» جزو یکی از خشونت‌آمیزترین انیمه‌هایی بوده که تا بدین سال به نمایش در آمده است. خشونت، روان پریشی، غم و اندوه سرتاسر این انیمه را فرا گرفته و همه این ویژگی‌های گفته شده با یک موزیک خاص و دلنشین همراه شده که لذت تماشای انیمه و حتی صحنه‌های خشونت‌آمیز بیشتر از قبل می‌کند.

در آخر، بگذارید این بررسی را با یک جمله از کتاب مقدس مسیحیت به اتمام برسانم. «خاکستر به خاکستر، غبار به غبار، جز خاک نیستیم و به خاک باز خواهیم گشت. آمین!»



سالی که گذشت

از دبدگاه اعضای تحریریه

سال ۱۳۹۴ هم با تمام خوبی و بدی‌هایش گذشت. ما هم مثل شما مخاطبین عزیز به پای فیلم و سریال‌های تلویزیونی نشستیم. فیلم‌های خوب و بدی اکران شد. سریال‌های مختلف را همانند سال‌های گذشته دنبال می‌کنیم. سریال‌های جدیدی هم در امسال معرفی و پخش شد. سلیقه‌ها متفاوت است و کاملاً قبول داریم. ولی تصمیم گرفتیم در واپسین روزهای سال یک‌هزار و سیصد و نود و چهار شمسی، در کنار یکدیگر عملکرد سالی را که گذشت بررسی کنیم. از بهترین فیلم سال گرفته تا بدترین‌های سال پیش! توجه کنید که برخلاف سایر رسانه‌ها مقیاس سنجش ما بر سال شمسی (۱۳۹۴-۱۳۹۵) بوده و به هیچ عنوان انتخاب‌ها از لحاظ سال میلادی (۲۰۱۵-۲۰۱۶) نبوده است. به پای حرف‌های بچه‌ها بنشینید و سالی که گذشت را از دید ما ببینید ...

بهترین فیلم امسال:

رسول خردمندی: امسال شاید بتوانیم بگوییم که سال خوبی در صنعت سینما بود. بین فیلم جدید ایناریتو یعنی «از گور برخاسته» و فیلم جدید «تارانتینو» یعنی «هشت نفرت‌انگیز» با اطمینان می‌تونم بگم که «از گور برخاسته» بهترین فیلم سال برای من بود چون «هشت نفرت‌انگیز» همانطور که در بررسی بنده نوشته شد، بدون تارانتینو، فیلم حرفی برای گفتن ندارد!

فرنام خسروی: عده‌ی بسیاری از مخاطبین طرفدار سبک درام و عده‌ی بسیاری نیز علاقه‌مند به سبک اکشن هستند. حالا فیلمی را تصور کنید که خیلی هوشمندانه مقوله‌ای درام را لابه‌لای زر ورق صحنه‌های اکشن و جلوه‌های ویژه به چشمان مخاطب عرضه کند. نه چون بسیاری از جوایز اسکار را درو کرد، بلکه به خاطر اینکه هم از پس نشان دادن مقوله‌ی آخر الزمانی‌اش برآمد، هم نیازهای ذاتی داستان که شاید فقط در قسمت اکشن ارضا می‌شد را با یک دستورالعمل مناسب درهم آمیخته است. بدون شک انتخاب بنده، فیلم «مکس دیوانه: جاده‌های خشم» هست.

مسعود شریف‌زاده: امسال از نظر سینمایی سال خوبی به حساب می‌آید چون فیلم‌هایی با کیفیت بسیار خوب منتشر شدند. در میان تمام فیلم‌ها بهترین‌های آن‌ها را مانند هر سال در فصل جوایز دیدیم. فیلم‌هایی چون «مکس دیوانه»، «برخاسته از گور»، «مریخی»، «قاتل» و ... اما فیلمی که مطمئناً در حافظه بیننده‌ها خواهد ماند، فیلم «هشت نفرت‌انگیز» است. فیلمی که شاید جوایز زیادی نبرد اما به خاطر سبک خاص کارگردانی «تارانتینو» که خشونت بی‌قید و شرطش را با طنزی دیوانه‌وار به تصویر می‌کشد و گاهی بیننده را متحیر می‌کند که باید بخندد یا بترسد، در یاد عاشقان سینما همانند «بیل را بکش» خواهد ماند.

مهیار برومند: امسال برای سینما سالی غنی بود که فیلم‌های بسیار خوبی هم اکران شد. در بین تمامی فیلم‌هایی که در سال ۹۴ دیدم به نظر شخصی من، فیلمی که تونست بیشتر از همه من رو جذب و درگیر خودش کنه، Straight Outta Compton بود. به طرفداران هیپ هاپ و حتی بقیه پیشنهاد میکنم که این فیلم خوش ساخت رو از دست ندن.

ابوالفضل زارع‌شاهی: بهترین فیلم سال از نظر بنده deadpool است که تونست رکورد رو تو درجه سنی R بشکنه!

بدترین فیلم امسال:

رسول خردمندی: بدون هیچ حرف و حدیثی، تندیس بدترین فیلم رو میدم به فیلم «چهار شگفت‌انگیز»! البته کارگردان خیلی هنر کرد که تونست متای زیر ۲۰ برای فیلم خودش کسب کنه!

فرنام خسروی: داستان «چهار شگفت‌انگیز» داستان علمی تخیلی جالبی در ذهن مخاطبین باقی گذاشته است اما فیلم اخیر به قدری شخص بنده را ناامید کرد که اگر فیلم فوق‌العاده «کس ماشین» نبود از ژانر علمی تخیلی دلزده می‌شدم. یک خانه تکانی اساسی به شدت برای این ژانر حس می‌شود!

مسعود شریف‌زاده: مانند هر سال، امسال نیز فیلم بد کم نبود. فیلم‌هایی که با هزینه‌های سرسام‌آور ساخته شدند و کیفیت قابل قبولی نداشتند. اما در میان تمام آن‌ها شاید بتوان گفت ضربه اصلی به بدنه سینما را شرکت «مارول» با فیلم‌هایی همچون «انتقام‌جویان» و «مرد مورچه‌ای» زد. فیلم‌هایی که به لطف تکنولوژی سه بعدی در گیشه خوب عمل می‌کنند اما دقیقاً همین مطلب باعث می‌شود چه از نظر فرم و چه از نظر محتوا سینما را به سمت مرگ بکشند؛ چون به وضوح می‌توان دید که اگرچه داستان‌های مختلفی از ابرقهرمان‌ها بیان می‌شود، اما همه آن‌ها درون یک قالب مشخص که هیچ نزدیکی به هیچ کدام از قواعد سینمایی ندارد به تصویر کشیده می‌شوند.

مهیار برومند: شاید به نظر شما انتخاب من یه ذره عجیب باشه ولی به نظر من بدترین فیلم امسال Black Mass با بازی جانی دپ بود. تنها نقطه قوت این فیلم بازی جانی دپ بود ولی در کل از تماشای این فیلم خسته کننده واقعا بشیمونم و اصلاً در حد انتظار بنده نبود.

ابوالفضل زارع‌شاهی: بدترین فیلم Fantastic Four مال امسال همین یا همون چهارشگفت‌انگیز که موفقیت خوبی نداشت

رسول خردمندی: برخلاف سریال True Detective که اصلاً انتظارات من رو برآورده نکرد، فصل دوم سریال «فارگو» خیلی خوب بود! امیدوارم فصل سومش هم با همین شیب ملایم رو به بالا حرکت کنه!

فرنام خسروی: باز هم بحث از بهترین‌ها و باز هم «بازی تاج و تخت»! فصل پنجم این سریال واقعا تمامی المان‌های لازم برای میخکوب کردن مخاطب را داشت. از داستان جذاب تا وقایع پیش‌بینی نشده. احتمالا موفقیت‌هایش در فصل جدید هم تداوم داشته باشد.

مهیار برومند: فصل پنجم «Game of thrones» رو هم می‌تونم به عنوان بدترین و هم بهترین فصل سریال‌های جاری انتخاب کنم ولی این کار رو نمی‌کنم چون به طور قطعی نمیشه نظر داد. به همین دلیل فصل دوم سریال «فارگو» رو به عنوان بهترین فصل انتخاب میکنم.

ابوالفضل زارع‌شاهی: از نظر بنده بهترین فصل سریال Teen Wolf بود همون فصل ۵ که خیلی خوب روش کار شده بود و همینطور سریال The Walking Dead هم نباید ازش گذشت که خیلی خوب بود و سریال Ash vs Evil Dead هم خوب بود

بدترین فصل از سریال‌های سال جاری:

رسول خردمندی: متأسفانه سریال The Strain چندان جالب نبود! باور بفرمایید همچنان فصل دومش را تمام نکردم! سریال بیگ بنگ تئوری هم فصل نهم چندان باب میل نیست. امیدوارم فصل دهم آخرین فصل باشه و در آینده نه چندان دور احتمال میدم که سریال The Strain کنسل بشه!

فرنام خسروی: سریال فلش از ابتدا هم آنچنان که باید نتوانست نظر شخص بنده را به خودش جلب کند. المان‌های یک اثر ابرقهرمانی را ندارد اما به بیننده القا می‌کند که این، یک سبک جدید از سبک اثرهای ابرقهرمانی است. این ضعف در فصل دوم بیشتر توی ذوق می‌زند.

مهیار برومند: اول می‌خواستم بگم که بدترین از فصل از سریال جاری فصل پنجم «بازی تاج و تخت» هست ولی وقتی بیشتر فکر کردم و سه قسمت آخر این فصل یادم اومد نظرم رو عوض کردم. به نظرم فصل دوم «True Detective» ناامیدکننده‌ترین فصل از سریال‌های جاری بود (در مقایسه با فصل اول).

ابوالفضل زارع‌شاهی: بدترین فصل از سریال Arrow بود که خراب کرد سریال رو و امتیاز پایینی آورد.

بهترین سریال تازه وارد:

رسول خردمندی: شاید سخت‌ترین انتخاب ممکن در این بخش برای من باشه! سریال‌های دوست داشتنی جدیدی سال ۹۴ در حال پخش هست ولی بگذارید سریال Lucifer را بهترین سریال تازه وارد اعلام کنم! سریال به قدری دلچسب هست که همگام با پخش هفتگی‌ش بدون هیچ وقفه‌ای تماشا میکنم! امیدوارم با تمدیدهای متوالی به سرنوشت سوپرچرال دچار نشه!

فرنام خسروی: شبکه‌ی نتفلیکس سال ۲۰۱۵ را با کلی رویداد و اتفاقات خوب و بد - عمدتاً خوب - به پایان برد. یکی از این اتفاقات خوب سریال بی‌باک (Daredevil) بود که بر اساس سری داستان‌های کمیک با همین نام روی آنتن رفت و چه در اقبال عمومی مردم و چه از نگاه تند منتقدین بی‌رحم توانست نمره‌ی قبولی و خوبی بگیرد. خوش ساخت بودن، بازی خوب بازیگران، داستان نسبتاً جذاب را می‌توان از نکات قوت این اثر دانست.

مهیار برومند: در سالی که فصل پنجم «بازی تاج و تخت» اصلاً در حد انتظار نبود و سریال‌های رایج و ابرقهرمانی مثل Arrow و The Flash اصلاً با سلیقه من جور در نمی‌ومدن، سریالی به اسم Mr. Robot پخش شد که به طور تصادفی داندلود کردم تا ببینم چه جوریه و متوجه شدم که چه شاهکاری رو پیدا کردم. بدون شک می‌گم که بهترین سریال از سریال‌های تازه وارد، فصل اول «آقای روبات» بود و صبر برای فصل دومش واقعا سخته. البته سریال Narcos که از شبکه نتفلیکس پخش میشه هم سریال واقعا خوبی بود و به همه پیشنهاد میکنم.

ابوالفضل زارع‌شاهی: بهترین سریال، The Shannara Chronicles بود از نظر بنده.

بهترین انیمیشن امسال:

رسول خردمندی: بهترین انیمیشن‌های امسال برای بنده Inside out و The Good Dinosaur هست که بدون هیچ شکی از بین این دو انیمیشن زیبا، Inside out رو انتخاب میکنم! از دستش ندید!

فرنام خسروی: انیمیشن inside out یا پشت و رو، به لحاظ فنی و داستانی حرف زیادی برای گفتن داشت. زندگی انسان را از لحظه‌ی تولد به نوعی به تصویر می‌کشد که شادی و غم را جزئی اجتناب ناپذیر زندگی می‌داند و این مقوله را با طرح مسئله‌ی بسیار عالی، ابتدا آغاز و سپس با کمک گرفتن از دو بعدی بودن داستان فیلم پیش می‌گیرد. این انیمیشن را می‌توان به جرئت نمونه‌ای عالی از یک مربی هنری برای یک کودک دانست

مهیار برومند: امسال متأسفانه انیمیشن‌های زیادی ندیدم ولی واقعا از تماشای «Minions» لذت بردم. ولی به نظرم بهترین انیمیشن امسال، انیمیشن فرانسوی «شازده کوچولو» بود.

ابوالفضل زارع‌شاهی: بهترین انیمیشن امسال Hotel Transylvania ۲ می‌تونه باشه چون خیلی خوب روش کار شده



رسول خردمندی: سال ۱۳۹۵، سالی پر از فیلم‌های کمیکی خواهد بود. شاهد خانه تکانی‌هایی در بخش باکس آفیس باید باشیم. در کمال تعجب دیدیم که در بهمن ماه سال پیش، فیلم Deadpool تونست رکوردهای خوبی بزنه و خودش رو در میان ابر فیلم‌های سال پیش جا کنه! در بخش سریال‌های خارجی هم بی‌صبرانه منتظر فصل جدید «فرار از زندان» و ماجراجویی‌های جدید «مایکل اسکافیلد» هستیم. باید دید که سریال «برج سیاه» که از داستان «استفن کینگ» در دست ساخت هست چطور ظاهر میشه. سریال تاج و تخت هم که از بچه‌ی ۱۰ ساله تا پیرمرد ۱۰۰ ساله منتظر هستند که ببیند واقعا چه شد که آن شد که نباید میشد! سینمای داخلی و ایران هم خیلی خوبه ولی خسته هست! بیایید با سینمای داخلی مهربان باشیم!

فرنام خسروی: با توجه به استقبال خوبی که مردم به فیلم‌های ابرقهرمانی نشان داده‌اند، بنده پیش‌بینی می‌کنم شاهد فیلم‌ها و سریال‌های بیشتری با مضمون ابرقهرمانی باشیم. به علاوه اینکه سیاست‌های جدید شبکه‌های حوزه رسانه از جمله نتفلیکس در تهیه و توزیع فیلم‌ها قطعا تأثیر چشمگیری در صنعت فیلمسازی خواهد داشت که باید برای قضاوت آن اندکی صبر کرد. و در خصوص سینمای ایران هم باید گفت با توجه به فضای نسبتا بازتر سیاسی که بر سینمای ایران حاکم شده و از طرفی شروع به کار دوباره‌ی بازیگران توانای کشور از جمله «پرویز پرستویی» قطعا شاهد رشد و ارتقای سطح کیفی سینمای ایران خواهیم بود.

مهیار برومند: سال آینده هم مثل امسال از لحاظ فیلم‌های ابرقهرمانی سالی غنی خواهد بود. از بچگی طرفدار پر و پاقرص این طور فیلم‌ها بودم مثل خیلی از شماها منتظر «بتمن علیه سوپرمین»، «جوخه انتحار» و «کاپیتان آمریکا» هستیم. البته در بین این فیلم‌ها منتظر «آلیس در سرزمین عجایب ۲» هم هستیم. دنباله‌ی انیمیشن «در جستجوی نمو» هم قراره امسال اکران بشه که خیلی منتظرشم. البته من فقط تماشاگر فیلم‌های گیشه‌ای نیستم و مطمئنا منتظر فیلم‌های هنری هم هستم که اگه بخوام از یکی شون اسم ببرم باید از بقیه هم اسم ببرم. اگه بخوام از فقط یکی از اونا اسم ببرم «Knight of Cups» با بازی «کریستین بیل» هست. در بخش تلویزیون هم واقعا انتظار برای فصل شش «بازی تاج و تخت» و فصل دوم «آقای روبات» واقعا سخته. همچنین منتظر فصل دوم انیمه «Attack on Titan» هم هستیم..

ابوالفضل زارع‌شاهی: با توجه به پیشرفت علم و جلوه‌های سینمایی و اهمیت دادن کارگردانان به مخاطبین فکر کنم بازم پیشرفت خوبی داشته باشیم و هم تو ایران و هم تو خارج شاهد فیلم‌های بهتری باشیم و صد در صد پیشرفت‌ر و بهتر.



صدای شما

اینجانب، آقای جارچی هستم! مسئول بخش نامه‌های ارسالی شما. یک شماره نبودیم فکر کردیم کسی ما را تحویل نگرفت! نگو که ملت زورشان می‌آید یک نامه‌ی خشک و خالی بفرستند! بعد جالب هست که در شماره اخیر که خبری از بنده‌ی بخت برگشته نبود گفتند پس کو جارچی؟! خب نامه نمی‌زنید بیایم پاچه‌خواری سردبیر و مدیر مسئول آیا؟ و اینگونه شد که بالاخره یک پیام آمد! اولین پیام! باور بفرمایید انقدر که بنده ذوق کردم، همین الان دستمال خانه‌تکانی را انداختم به ور، اومدم که فقط نامه رو جواب بدهم و بروم سراغ باقی کارها! به امید خدا منتظر نظرات گهربار شما هستیم و به اسم شما نظر تان منتشر خواهد شد و اینجانب به نامه‌های شما جواب خواهم داد. خلاصه یکی مرام بذاره هر شماره یک ایمیل خشک و خالی بفرستد که ما هم یک نونی در این مجله بخوریم!

اینجانب جارچی، دایره المعارف همه چی!

آدرس الکترونیکی: Social.mag@imovie-dl.com



سلام بر جارچی عزیزم خوبی؟

بابا کجا بودی این همه شماره ??? واقعا جات خالی بود و لذت بردم متن تو خوندم. میخوام از همینجا به تمامی عوامل خسته نباشید و خدا قوت بگم. دمتون گرم مجله عالیه و جزو بهترین مجله سینمایی در کل وب یا بهتره بگم بهترین مجله کل اینترنت هستید. کل شماره‌ها رو خوندم واقعا ممنون و سپاسگزارم. همه چی عالیه. همه رقبا هم زدید کنار تا جایی که یکی از معروفاش جمع شد و یکه تاز این میدان شدید. فقط یه جارچی کم داشتیم که اونم پیداش شد (: مخلص همگی، خسته نباشید... خوش باشید.

راستی اگه از تکرار پیام نمیترسیدم هر شماره ۱۰۰ تا پیام میزدم تا هم بامرامتر بشم و هم جارچی عزیز خدایی نکرده از نون خوردن نیوفته. ارادتمند جارچی مهربان. چاپ نشه ناراحت میشم!

حمید شهبابی فراهانی - تهران

جارچی: سلام حمید جان! این همه شماره؟ کدوم شماره؟ بنده از همین تریبون اعلام می‌کنم برادر ندارم. با کی کار داریم؟ خیلی ممنون که راضی هستید از مجله و حتما بنده!! گفتم یکه تاز و یادی کنیم از فیلمی به همین نام! Le marginal رو حتما ببینید. فیلم محصول فرانسه هست و بسیار زیباست. البته امیدوارم آخر و عاقبت ما مثل کمیسر «فیلیپ جردن» نشه! محدودیت در پیام نیست. شما هر چندتا پیام بفرستین در قالب یک پیام برای شماره‌ی آینده جواب داده میشه و منتشر میشه. فی الواقع ۱۰۰ تا پیام زیاد نیست حمید جان؟ نمیشه لطف کنی در حد همین ۱۰ تا پیام باشه که ما هم برسیم بخونیم؟ خیلی ممنون که به فکر نون خوردن بنده هستین! جاتون خالی دیشب که نه، ولی دو شب پیش پیتزا قارچ و زبان زدیم به بدن!! شما هم سوسیس و کالباس نخور که سرطان زاست! اینم پیام اخلاقی این شماره! (دکتر ببین من چقدر بچه‌ی خوبی هستم دارم نکات پزشکی میگم بهشون!! بیخودی صفحه‌ی اختصاصی من رو توی شماره‌ی ۳۱ نداشتین سردبیر جان!!)



مجله هاتون مثل همیشه عالی هستن و امیدوارم همین طوری ادامه بدین... ولی ای کاش میشد مجله‌ها رو واسه فروش هم میزاشتین تا بتونیم استفاده کنیم...
امیرمحمد

جارچی: ممنون از شما دوست عزیز. ما هم دوست داریم برای فروش بذاریم ولی ای کاش اسپانسرهای تپل‌تر هم گیر ما بیاد! شاعر می‌فرماید توی کلمه‌ی «ای کاش» حبس نشو. «کاش» رو کاشتند ولی سبز نشد.

صدای شما



سلام من یکی از کاربرایی هستم که دوساله عضو شدم و از فیلماتون استفاده می‌کنم. قبلا ** داشتید اما الان ندارید. اخه من چیکار کنم. راستش به هیچ سایتی هم اعتماد ندارم که بخرم و اینکه تو تلگرام لطفا یه آدی ادمین هم بزارید که بتونیم تماس برقرار کنیم. خیلی خیلی سایت خوبی داریم. ما خانوادگی یکی از طرفداراهاتون هستیم. ایشالا که همیشه باشید.

سوری بخشی

جارچی: خیلی ممنون از شما خانم بخشی ولی باور بفرمایید بنده ** فروش نیستم! مخلص شما و خانواده‌ی محترمتون هم هستیم ولیکن شما توی سایت برید و به ادمین‌های سایت خودمون پیام بدید. مطمئنا جوابی قانع کننده‌ای می‌دهند.

Mag@imovie-dl.com

محل

تیلیف

شماره

باماتماس بگیرید

تاریخچه و درباره گیمفا

تغییرات در تیم باعث شده، تیم جدیدی برای گیمفا شکل شود و وبسایت را نسبت به زمان گذشته متحول کند. هم‌اکنون شاهد چنین تحولی نسبت به رنگ‌های وبسایت در مراجع بزرگ رنکینگ هستید. گیمفا در تلاش است تا در تمامی فصول سال، بهترین خدمات و برنامه‌ها را به بازیازان عزیز ایرانی ارائه کند.

تنها دلیلی که باعث متمایز بودن وبسایت گیمفا نسبت به دیگر وبسایت‌ها می‌شود تنها دستاوردها و برنامه‌های مختلف وبسایت نیست. تیم مدیریتی که شبانه‌روزی در حال تلاش برای جامعه عزیز بازیازان ایرانی هستند از دیگر عوامل هستند. در سال‌های اخیر تغییرات زیادی در تیم مدیریتی اعم از نویسندگی و خبرنگاری ایجاد شده است.

از زمان تاسیس وبسایت مدت زمان زیادی می‌گذرد. وبسایت خبری، تحلیلی گیمفا یکی از بزرگترین مراجع صنعت گستره بازی می‌باشد. در طی این سال‌ها گیمفا توانسته دستاوردهای زیادی را از آن خود کند و برنامه‌های جدید و مهیجی را برای بازیازان ایرانی آماده‌سازی کند.

دستاوردها و برنامه‌ها

جدیدترین اخبار بازی‌های کامپیوتری نقد و بررسی، پیش‌نمایش و مقالات متنوع تریلر بروز بازی‌های کامپیوتری
پوشش کنفرانس‌های E3، Games- مجله الکترونیکی مجله ویدیویی
com و ...

و ده‌ها برنامه‌ی متنوع دیگر
همه و همه در وبسایت خبری و تحلیلی گیمفا

.....

